

«برای جلوگیری از قحطی در سال‌های آینده هم هیچ‌کاری نکرده است.»^۱ در واقعیت زندگی، برای این‌که قحطی دوباره به سراغ مردم عادی ایران بیاید، زیاد طول نکشید. پنج‌سال بعد، یعنی در ۱۸۱۶ باز قحطی آمد. دامنه این قحطی به حدی گسترده بود که مردم را در کاشان به آدمخواری واداشت و بعضی از پدر و مادرها حتی گوشت فرزندانشان را خوردند.^۲ جانسون که یک سال بعد از منطقه عبور کرد، نوشت که در اثر قحطی، در منطقه کاشان فقط ده‌هزار تن تلف شدند.^۳ او در مشاهدات خویش به نکته با اهمیتی اشاره کرد که به علت «کاهش شدید جمعیت کشور» کبوترخانه‌ها در همه جا در حال خرابی‌اند، ولی اشاره‌ای به علت کاهش شدید جمعیت نکرد.^۴ کبوترخانه‌ها برج‌های مخصوصی بود که در قدیم برای اسکان کبوتر می‌ساختند و از فضولات کبوتر به‌عنوان کود در زراعت استفاده می‌کردند و خرابی‌شان بی‌گمان نشان از بحران در کشاورزی ایران می‌داد. اگر در نظر داشته باشیم که علاوه بر این برج‌ها، قنات، پل‌ها، کاروانسراها همه و همه در حال خرابی بودند، آن وقت گستردگی بحران روشن می‌شود و به احتمال زیاد علت «کاهش شدید جمعیت کشور» هم.^۵

در ۱۸۲۴ فتحعلی‌شاه به اصفهان ۲۰۰۰۰۰۰ تومان و به گیلان ۶۰۰۰۰۰ تومان تخفیف مالیاتی داد.^۶ اگرچه علت این «سخاوتمندی شاهانه» روشن نیست، ولی به احتمال زیاد یا سال وبائی بود، یا سال قحطی. البته می‌دانیم که ۳ سال قبل، در ۱۸۲۱، وبا «از صد هزار تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند.»^۷ در همان سال، ۱۸۲۴، می‌دانیم که زلزله سختی بخشی از فارس را خراب کرد. در کازرون «خسارت و تلفات وارده به مراتب بیشتر از شیراز

۱. همان.

۲. نگاه کنید به ناطق، همان؛ از ماست که بر مات، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۳۱.

۳. جانسون؛ مسافرت از هندوستان به انگلستان در ۱۸۱۷، لندن، ۱۸۱۸، ص ۱۳۵.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. همان، صص ۸۳-۶۹. همچنین نگاه کنید به اعتمادالسلطنه: مرآت البلدان، تهران ۱۸۷۷، جلد اول، صص ۳۳۸-۲۷۲. پوینجر: مسافرت در بلوچستان و سند، ۱۸۱۶، (ترجمه فارسی)، تهران، ۱۳۴۹، صص ۵۱-۲۵۰. فوریه، جی. پی: مسافرت با کاروان...، لندن، ۱۸۵۶، ص ۷۲.

۶. اعتمادالسلطنه: تاریخ منظم ناصری، جلد سوم، تهران، (چاپ سنگی)، ۱۸۸۱-۸۳، ص ۱۳۰.

۷. ناطق: «تأثیر اجتماعی...»، ص ۳۴.

بود»، ولی رقم دقیق تلفات را نمی‌دانیم. مونی که در همان سال‌ها به ایران سفر کرد، نوشت که «در شهر شیراز حداقل ۲۰۰۰ تن کشته شدند.»^۱ با وجود این، تا آنجا که اسناد و مدارک می‌گویند، فتحعلی‌شاه به فارس که گرفتار چنین مصیبت عظیمی شده بود، تخفیف مالیاتی نداد. شاید بتوان نتیجه گرفت هرآنچه که بر اصفهان یا گیلان رفته باشد، تأثیرات سوء و مخربش از زلزله فارس بیشتر بوده است. باری، در طول سال‌های ۳۲-۱۸۳۰ طاعون و قحطی با هم آمدند.^۲ طاعون مناطق شمالی را به‌طور اخص و بیشتر مناطق کشور را به‌طور اعم درهم کوبید و قحطی از ساکنان ایالات مرکزی و جنوبی کشور کشتار کرد. در گیلان و مازندران تلفات به‌حدی بود که فتحعلی‌شاه برای سال طاعونی کل مالیات آن‌ها را بخشید.^۳ و قحطی در مناطق مرکزی به شدتی بود که به اصفهان ۴۰۰۰۰۰۰ تومان تخفیف مالیاتی داده شد.^۴ در دهه ۱۸۵۰، مکرراً کمبود مواد غذایی پیش آمد و در بعضی از دفعات به حالت قحطی رسید. در ۱۸۵۱، قحطی به کرمان زد و دولت ۶۰۰۰ تومان مالیات نقدی و ۳۰۰۰ خروار مالیات جنسی تخفیف داد.^۵ مهاجرت از کرمان ابعاد هراس‌انگیزی گرفت و دولت ناچار اعلام کرد: «اگر آن‌ها [آن‌هایی که ترک دیار کرده بودند] برگردند، برای ۴ سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود.»^۶

در سال‌های ۶۱-۱۸۶۰ قحطی و وبا با هم آمدند. قحطی عمدتاً در مناطقی بود که بیشترین جمعیت را داشتند و به نسبت «مرقه‌تر» بودند، یعنی مازندران، آذربایجان و تهران.

از آذربایجان، کنسول انگلستان نوشت که «وقتی اوضاع مقداری بهبود یافت»، هنوز «قیمت گندم و جو دوبرابر مقداری بود که قاعدتاً بایستی باشد.»^۷

عوامل زیر، احتمالاً باعث بروز قحطی شدند:

— خرابی محصول برای ۲ سال پی‌درپی.

۱. مونی: شرح مسافرت...، لندن، ۱۸۲۸، صص ۳۷-۳۶.

۲. در مورد طاعون آن سال، نگاه کنید به فصل هشتم همین کتاب.

۳. اعتمادالسلطنه: مرآت البلدان، صص ۶۱-۵۵۹. همچنین نگاه کنید به فسائی: ذرات‌نامه ناصری، ص ۲۰۱.

۴. همان. ۵. اعتمادالسلطنه: تاریخ منظم ناصری، جلد سوم، ص ۲۱۶.

۶. همان، ص ۲۱۹.

۷. وزارت امور خارجه (انگلستان): «گزارشی در باره وضعیت آذربایجان»، ۱۸۶۰، در ۲۵۲-۶۰.F.O.

را حالت نیمه‌قیام فرا گرفت. مردم گرسنه به ساختمان‌های دولتی و از جمله به خانه حاکم حمله بردند. شماری از مردم به‌جان آمده از ننداری و فقر یاغی شدند و راه‌ها در سرتاسر ایالت نسبتاً ناامن شد. حمله به کاروان‌ها و مسافران و غارت اموال آن‌ها در سال قحطی افزایش یافت.^۱ شنیدن اخبار آذربایجان، حکومت مرکزی را در تهران به‌شدت ترساند و دست‌پاچه کرد. در روزنامه دولتی امریه‌ای صادر کردند و حاکم سفاک آذربایجان را به تهران فرا خواندند. دولت وعده داد که قحطی بزودی تمام می‌شود،^۲ ولی همانند همیشه برای تحقق وعده قدمی برنداشت.

در چنین مواردی، اغلب اوقات، تنها کار شاه و دولتیان این بود که از یکی دیگر از شاهزادگان یا اشراف رشوه‌ای کلان می‌ستاندند و او را به جای حاکم قبلی منصوب می‌کردند. چنین «راه‌حلی» گرچه مشکلات مردم را چاره نمی‌کرد، ولی برای شاه و صدراعظم درآمد هنگفتی به دنبال داشت. گزارش زیر به نقل از کنسول انگلستان در تبریز روشنگرانه است: «حاکم خوی که به مردم ستم می‌کرد برکنار شد و شاهزاده دیگری به جایش حاکم شد که هنوز نرفته ۱۴۰۰۰ تومان بدهی دارد. این مبلغ، در واقع مقدار رشوه‌ای است که برای این مقام پرداخته است. واضح است که این پول باید از کیسه مردم منطقه تأمین شود. . . . به این ترتیب، بر مالیات معمولی مردم ۲۰ درصد اضافه خواهد شد. حاکم اردبیل هم، بر مردم زیادی ستم می‌کند.»^۳ حاکم اردبیل هم به‌نوبه خود ۱۰۰۰۰ تومان رشوه داد و به مقام بیگلربیگی تبریز منصوب شد.^۴

قحطی در تهران و مازندران شدیدتر بود و به حالت بحرانی رسید. نبودن راه و وسائل حمل و نقل مناسب واردات مواد غذایی را غیرممکن می‌ساخت و تازه هر مقداری که وارد می‌شد، به‌درستی توزیع نمی‌شد. کنسول استویک گزارش کرد که قیمت نامرغوب‌ترین آرد در تهران نزدیک به ۴ برابر قیمت آرد مرغوب در باکو بود، ولی به‌علت نبودن راه، امکان وارد کردن آرد وجود ندارد. هزینه حمل آرد از

۱. همان.

۲. امین‌الدوله، فرخ‌خان: مجموعه اسناد و مدارک، جلد چهارم، تهران ۱۳۵۴، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۳. وزارت امور خارجه (انگلستان): گزارش مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۶۰ (تبریز)، در ۲۵-۶۰، F.O.

۴. همان.

— احتکار مواد غذایی توسط تجار و زمینداران برای سود بیشتر.

در آذربایجان، مثل دیگر نقاط ایران، قسمت اعظم غله در اختیار زمینداران و تجار بزرگ و بخشی هم در اختیار دولت بود. بخش دولتی، یا مازاد محصول زمین‌های خالصه و دیوانی بود و یا مالیات اخذ شده به‌صورت جنس. به‌هر تقدیر، هر محصول که خوب به‌عمل نمی‌آمد، که مکرراً اتفاق می‌افتاد، مواد غذایی توسط زمینداران و تجار شروع به احتکار می‌شد. آنان غلات موجود را می‌خریدند و انبار می‌کردند تا قیمت‌ها بالا برود. دولت هم که کاری نمی‌کرد، رشوه‌ای می‌ستاند و اجازه می‌داد که دولتمندان کار خویش را بکنند.

برای شهر تبریز، اگر قیمت مواد غذایی و اولیه را در سال ۱۸۶۰ با قیمت در سال‌های قبل از ۱۸۵۷ مقایسه کنیم، جدول زیر به‌دست می‌آید:^۱

قیمت اقلام در تبریز در ۱۸۶۰

(۱۰۰ = قیمت سال پایه ۱۸۵۷)

نان	۴۸۰	نزدیک به ۵ برابر
گوشت گوسفند	۳۱۲	بیش از ۳ برابر
مرغ	۴۰۰	۴ برابر
گندم	۵۸۲	نزدیک به ۶ برابر
جو	۴۲۰	بیش از ۴ برابر
برنج	۲۴۵	نزدیک به دو برابر و نیم

یک عامل اضافی هم این بود که مدتی قبل، ناصرالدین شاه دستور داد که «از هر خروار غله از تیولداران ۲ تومان اضافه بگیرند.»^۲ در عمل، این دستور باعث شد که قیمت اقلام در بازار بالا رفت و این ۲ تومان اضافه بازاری هر خروار، از کیسه ناچیز فقرا به خزانه شاه سرازیر شد.

خرابی اوضاع از یک‌سو و بی‌توجهی دولتیان از طرف دیگر باعث شد که تبریز

۱. همان.

۲. همان.

باکو به مشهدسر (بابلسر فعلی) مقدار ناچیزی بود، ولی مسئله این بود که اگر آرد به مشهدسر وارد شود، «باید آن را در ساحل به امان خدا سپرد. چون چیزی شبیه جاده در همه ایالت شمالی وجود ندارد. فقط موقعی که هوا خوب و شرایط فوق‌العاده مساعد باشد امکان حمل و نقل هست»^۱

قیمت گندم در تهران از خرواری ۲ تومان، به ۱۰، ۲۰ و حتی ۴۰ تومان رسید^۲ و حتی در بحبوحه قحطی در تهران «فقط مقامات بالای حکومتی و نمایندگان سفارتخانه‌های خارجی توانستند نان گیر بیاورند»^۳

اعتراض مردم گرسنه شروع شد و تظاهرات مردم گرسنه دولت را به فکر چاره‌جویی انداخت. ابتدا سعی کردند که به‌زور محتکران را مجبور کنند که مواد غذایی احتکار شده را به بازار عرضه کنند، ولی این سیاست موفقیت‌آمیز نبود، چون بسیاری از محتکران از مقامات صاحب‌نفوذ دولتی بودند. پس از آن، کوشیدند واردات برنج را از شیراز و مناطق جنوبی تشویق کنند و دولت مقرر داشت که واردکنندگان از پرداخت عوارض و راهداری در طول دوره قحطی معاف باشند. ولی این سیاست هم چندان موفقیت‌آمیز نبود. دلیل این امر، عمدتاً این بود که دولت به قولش وفا نکرد و از واردکنندگان عوارض و راهداری گرفت. در نتیجه، در تهران، به قول ایستویک: «غیرممکن است که آدم از منزل خارج بشود و مورد هجوم انبوه قحطی‌زدگان قرار نگیرد. بسیاری با پیکر نحیف در گوشه و کنار خیابان‌ها، خاموش ایستاده‌اند. به دشواری نفس می‌کشند و بدون این که چیزی بگویند با نگاه غم‌زده و با دراز کردن دست، تقاضای کمک و مساعدت دارند»^۴

به‌خوابی فوق‌العاده امکانات حمل و نقل و راه‌ها این مشکل هم اضافه شد که «مرگ و میر فوق‌العاده در بین چارپایان... که تنها وسیله حمل و نقل است» باعث شد که هزینه حمل و نقل ۱۳۵ درصد افزایش یابد.^۵ در نتیجه قحطی، فعالیت اقتصادی و تجاری در تهران به شدت مختل شد و تهران «کاملاً تخلیه شده از سکنه» به‌نظر

۱. ایستویک: گزارش کنسولی، «ایران» ۱۸۶۱ در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

۲. همان، ۳.

۳. ایستویک: «شرح اقامت سه ساله یک دیپلمات در ایران»، جلد اول، لندن، ۱۸۶۴، ص ۲۷۶.

۴. همان، جلد اول، ص ۳۱۲.

می‌آمد.^۱ برای مثال، در بازارچه صندوقدار، بیشتر از یک مغازه‌ها تعطیل شده بودند.^۲ در مازندران که یکی از حاصلخیزترین ایالات ایران بود، قحطی از تهران هم شدیدتر بود. در اشرف [بهشهر] حاکم برای ایستویک نقل کرد: «شماره زیادی از مردم از گرسنگی مرده‌اند و بسیاری حتی بچه‌هایشان را به فروش رسانیده‌اند»^۳

قیمت گندم در مازندران ۱۳ برابر قیمت معمول شد و از خرواری ۳ قران به ۴۰ قران رسید.^۴ افزایش قیمت‌ها در ساری هم چشمگیر بود. قیمت گندم بیش از ۱۴ برابر و قیمت برنج بیش از ۱۳ برابر شد.^۵

اطلاعی در دست نداریم که حکام محلی یا دولت مرکزی برای تخفیف اثرات مرگبار قحطی کاری کرده باشند. این را البته می‌دانیم که در آن سال‌ها گیلان به قدر کافی مواد غذایی تولید نمی‌کرد و همه ساله به واردات برنج و گندم از مازندران وابسته بود. نتیجتاً، امکان وارد کردن مواد غذایی از گیلان برای تخفیف قحطی وجود نداشت و یا بسیار بسیار ضعیف بود.

منطقه قزوین هم از قحطی بی‌نصیب نماند. ایستویک که عازم رشت بود، گزارش کرد: «سراسر مسیر انباشته از مردمی بود که به علت قحطی از قزوین فرار می‌کرده‌اند. ظاهرشان نشان می‌داد که از طبقات پائین جامعه هستند»^۶ در مشاهدات ایستویک از اقتصاد ایران و به‌ویژه از قحطی ۱۸۶۰، دو نکته اهمیت فراوانی دارد:

اولاً، به وجود «دهکده‌های متروکه» اشاره می‌کند، ولی علت متروکه شدن را توضیح نمی‌دهد و نمی‌گوید که بر سر ساکنان چه آمده است؟^۷ البته، می‌نویسد که «برای اثبات این که سرمایه در ایران به‌جای افزایش، کاهش یافته است، می‌توانم به موقعیت ناهنجار بناهایی نظیر پل‌ها، راه‌ها، چاپارخانه‌ها و قنوات اشاره کنم»^۸ تنها محلی که در آن، به قول او، می‌توان ساختمان‌های جدید و نسبتاً با اهمیت مشاهده

۱. همان، جلد دوم، ص ۱۰۰.

۲. ایستویک: گزارش کنسولی، «ایران» در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

۳. ایستویک: «شرح اقامت...»، جلد دوم، ص ۷۲. ۴. همان، جلد دوم، ص ۷۳.

۵. همان، جلد دوم، ص ۸۰. ۶. همان، جلد اول، ص ۳۱۳.

۷. همان، جلد اول، ص ۳۱۴.

۸. ایستویک: گزارش کنسولی، «ایران» در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

کرد، تهران بود و می‌افزاید «فقط در همین جاست که جمعیت افزایش می‌یابد»^۱ ثانیاً، به نظر ایستویک، برای فرار از ظلم و ستم دولتی‌ها و زمینداران و همچنین قحطی ایرانی‌ها به کشورهای خارج مهاجرت کردند. سندی که برای اثبات مدعایش می‌آورد در بارهٔ زرتشتی‌های ایران است که اگرچه درصد قابل توجهی از جمعیت ایران در آن سال‌ها نبودند، ولی در فاصله ۶۱-۱۸۵۵ حدود ۱۲ درصد از کل زرتشتی‌ها به هندوستان مهاجرت کردند.^۲ از مهاجرت دیگر اقلیت‌ها و یا اکثریت مسلمانان اطلاع دقیقی نداریم.

قحطی بزرگ ۷۲-۱۸۷۰

در دههٔ بعد از قحطی ۱۸۶۰، تغییرات و دگرگونی‌های مهمی در ساختار اقتصاد ایران پیش آمد که به نظر من توضیح‌دهندهٔ قحطی عظیمی است که ایران را در گرفت. اوکاژاکی در مقاله‌ای که در بارهٔ قحطی نوشت، به وضوح نقش تحولات درونی بخش کشاورزی را در بروز قحطی انکار کرد و حتی مدعی شد که مقدار زمین تخصیص یافته به کشت پنبه و تریاک مقدار قابل توجهی نبوده است و دلیل بروز قحطی را خشکسالی دانست.^۳ البته پژوهندگان دیگر به نقش کمبود وسائل حمل و نقل هم اشاره کرده‌اند.^۴ تردیدی نیست که هر دو این عوامل، در بروز قحطی نقش داشته‌اند. با این وصف، من برآنم که این توضیحات علت اصلی بروز قحطی را بیش از اندازه ساده می‌کند و در نتیجه، از توضیح این مسئله که چرا قحطی به آن شدت بروز کرد، ناتوان است. دلایل و شواهد من از این قرارند:

— همان‌طور که در جای دیگر آورده‌ام، در فاصله ۱۹۱۰-۱۸۹۹ در ۹ کشت از ۱۲ کشت محصول برنج گیلان به دلیل کم‌آبی یا باران بی‌موقع صدمه دید.^۵ و یا در فاصله ۱۹۰۵-۱۸۷۵ در ۲۲ مورد از ۳۰ مورد محصول غلات مناطق مرکزی و جنوبی ایران از کم‌آبی و بی‌آبی لطمه خورد که اگرچه نتیجه، افزایش قیمت مواد

غذایی بود، ولی خبری مبنی بر بروز قحطی در دست نداریم.^۱ می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که در قرن گذشته کمبود باران مسئله‌ای نبود که به دو سه سال ماقبل قحطی بزرگ محدود بوده باشد.

— حتی اگر قحطی ۶۱-۱۸۶۰ را با قحطی بزرگ مقایسه کنیم، باید بتوانیم توضیح بدیم که چرا قحطی ۶۱-۱۸۶۰ پس از مدتی فروکش کرد و همانند قحطی بزرگ ۷۲-۱۸۷۰ آن شدت و حدت را نداشت. در حالی که در هر دو مورد، عوامل مسبب، نابریدن باران و کمبود وسائل حمل و نقل بود. پس پرسش این است که قحطی بزرگ با چه عامل یا عوامل دیگری به آن صورت تشدید شد؟

— این هم به گمان من، پرسش بجائی است که چرا قحطی بزرگ در ۷۲-۱۸۷۰ بروز کرد و نه در سال‌های ۱۸۵۰ و یا در سال‌های ۱۸۹۰؟

به گمان من، قحطی بزرگ بسیار بیشتر از آن که نتیجهٔ کمبودهای فصلی در مقدار باران باشد، نشان‌دهندهٔ مشکلات درازمدت کشاورزی ایران بود، مشکلاتی چون:

— فقدان سرمایه‌گذاری برای حفظ و گسترش نظام‌های آبیاری، به‌ویژه قنوات. — تخصیص نابهنجار منابع تولید، یعنی گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین در شرایطی که کشاورزی ایران کمتر از هر زمان دیگری توان چنین کاری را داشت. تا قبل از ۱۸۶۵، سالی که بیماری کرم ابریشم تولید ابریشم ایران را به حداقل رسانید، عمده‌ترین فرآوردهٔ نقدینه‌آفرین همین ابریشم بود که در ایالتی تولید می‌شد که در آن کشاورزی به آبیاری مصنوعی وابسته نبود. مقدار باران سالیانه در مناطق شمالی، برخلاف بیشتر مناطق دیگر ایران، برای کارهای کشاورزی کافی بود و به همین دلیل، مناطق دیگر این امکان را یافتند که آب و زمین را صرف تولید مواد غذایی کنند. ولی پس از سقوط تولید ابریشم، ایران به‌یکباره از آن منبع ارزی محروم شد و وظیفهٔ تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین به گردن مناطق مرکزی و جنوبی افتاد که نه آب کافی داشتند و نه از نظام‌های آبیاری‌شان چیزی باقی مانده بود. سخن‌بدا بر سر این نیست که دهات مرکزی یا جنوبی ایران بخش اعظم زمین و آب را صرف کشت فرآورده‌های نقدینه‌آفرین کرده باشند. نکته این است که قبل از گسترش تولید این فرآورده‌ها، به اندازه کافی مواد غذایی تولید نمی‌کردند و در

۱. نگاه کنید به منبع فصل سوم در همین کتاب.

۱. همان.
۲. همان.
۳. شوگو اوکاژاکی: «قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، آینده، شماره‌های ۳-۱، سروربدین - خرداد ۱۳۶۵، صص ۳۸-۳۶.
۴. برای نمونه نگاه کنید به عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۲۲.
۵. ریبنو - لافانت: کشت برنج در گیلان، ۱۹۱۰، صص ۶۱-۶۰. (به فرانسه)

نتیجه، تخصیص حتی مقدار کم زمین، که معمولاً بارورترین زمین‌های موجود بودند، و مقدار کم آب از معدود قنات باقی مانده و سالم، تأثیرات سوئی به مراتب عظیم‌تر از آبی داشت که در وهله اول به نظر می‌رسد.

فرا تر می‌روم و می‌گویم که حتی تغییر در مقدار زمین زیرکشت مواد غذایی هم فی‌نفسه اهمیتی ندارد. مهم این است که همان‌طور که در جای دیگر از ناظران قرن نوزدهم نقل کرده‌ام، مرغوب‌ترین زمین‌ها به کشت تریاک، پنبه و تنباکو اختصاص داده شد. تخصیص زمین‌های نامرغوب به کشت مواد غذایی موجب شد که مقدار محصول سالیانه بی‌ثبات‌تر بشود و به کمی یا زیادی باران حساسیت بیشتری داشته باشد. واقعیت این است که مناطق جنوبی ایران قبل از گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین به واردات مواد غذایی (برای نمونه برنج و حتی گندم) وابسته بودند و این تغییرات، تفاوت بین تولید مواد غذایی و تقاضا برای آن را بیشتر کرد.

بی‌سبب نبود که کرزن نوشت وقتی عرضه مواد غذایی متزلزل می‌شود، «دهقانان بی‌غذا و بدغذای ایران مثل مگس می‌میرند.»^۱ نکته این نیست که مثلاً افزایش جمعیت باعث زیادی تقاضا برای مواد غذایی شده باشد. در شرایط حاکم به اقتصاد و کشاورزی ایران، نزول عرضه مواد غذایی در وضعیتی که دلیلی برای افزایش جمعیت نداریم،^۲ می‌تواند به کمبود و در موارد حاد به قحطی انجامد. در فصل قبل، از کنسول انگلستان در بوشهر نقل کرده‌ام که در ۱۸۷۹ نوشت: «در دو سال گذشته، ایرانی‌ها کوشش بی‌سابقه‌ای برای گسترش و بهبود کشت تریاک در کشور از خود نشان داده‌اند.»^۳ در سپتامبر ۱۸۸۱، همین کنسول نوشت: «برای ایالات جنوبی ایران نیک‌بختی بزرگی است که هندوستان مازاد غله دارد. واردات بسیار زیاد از هندوستان جلو قحطی را گرفته است و بذری لازم برای کشت امسال هم از همان‌جا آمده است.»^۴ از این‌روست که در دهه‌های پایانی قرن، که صادرات قالی آن بار اضافی را از

دوش کشاورزی ایران برمی‌دارد، کمبود آب و باران به افزایش قیمت منجر می‌شود. ولی خوشبختانه از قحطی، بویژه همچون قحطی بزرگ، خبری نیست. به گمان من، دلیلش این است که در پیامد کاهش تولید تریاک، چگونگی تخصیص منابع در کشاورزی مجدداً تغییر می‌یابد. البته امکانات حمل و نقل کماکان به همان بدی است. نظام‌های آبیاری هم احیاء نشده‌اند.

به‌هر تقدیر، به‌نظر می‌رسد که بین ناظران و پژوهشگرانی که در باره قحطی بزرگ نوشته‌اند، در باره تأثیرات سوء آن بر جمعیت ایران اتفاق نظر وجود ندارد. استاد گرامی آقای دکتر آدمیت، شماره افرادی را که در طول قحطی از بین رفتند ۲۰۰۰۰۰ نفر برآورد کرده‌اند.^۱ باست (Bassett) نوشت که مرگ و میر و مهاجرت باعث شد که جمعیت ایران ۳۰۰۰۰۰۰ تن کاهش یابد.^۲ بلو (Belleu) که در همان سال‌ها در ایران بود، شمار مردگان را ۱۵۰۰۰۰۰ ذکر کرده است.^۳ سنت‌جان، یکی دیگر از ناظران قحطی بزرگ نوشت: «اگر در نظر داشته باشیم که نصف جمعیت ایران گرفتار قحطی نبود، فکر نمی‌کنم که رقم واقعی مرگ و میر از قحطی و بیماری بیش از نیم‌میلیون نفر باشد. البته باید بگویم که چون بخش عمده مرگ و میر در میان زنان و کودکان بوده است، تأثیر نهائی این ضربه بر کشور بسیار بیشتر از این خواهد بود.»^۴ گلداسمید که همسفر سنت‌جان بود، کل مردگان را بین ۳۰۰۰۰۰-۲۰۰۰۰۰۰ نفر دانست.^۵ بدایع‌نگار، یک ناظر ایرانی قحطی بزرگ، بر این باور بود که ۵ کرور (۲/۵ میلیون نفر) تلف شدند.^۶ راولینسون، که چندین سال در ایران مأموریت داشت و بیش از ۴۰ سال ناظر رویدادها و حوادث ایران بود، کل جمعیت ایران را در ۱۸۵۰ حدود ۱۰ میلیون نفر برآورد کرد، ولی در ۱۸۷۳ مدعی

۱. آدمیت، فریدون: اندیشه ترقی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۰.

۲. باست، جی: ایران: سرزمین امامان، لندن، ۱۸۸۶، ص ۵۸.

۳. نقل از طاهری، الف: جغرافیای تاریخی خراسان، تهران، ۱۳۴۸، ص ۸۴.

۴. سنت جان، او: ایران شرقی، جلد اول، لندن، ۱۸۷۶، ص ۹۸.

۵. گلداسمید، ف. جی: مسافرت از بندرعباس به مشهد، *Journal of Royal Geographical Society*,

۷۳-۱۸۷۲، ص ۹۱.

۶. نقل از ناطق - آدمیت: «افکار اجتماعی، سیاسی...»، تهران، ۱۳۵۵، جلد ۲۴۱.

۱. کرزن: ایران و قفقاز، جلد دوم، لندن، ۱۸۹۲، ص ۴۹۰.

۲. نگاه کنید به سیف، احمد: بعضی جنبه‌های توسعه اقتصادی در ایران ۱۶۰۶-۱۸۰۰. پایان‌نامه دکترای دانشگاه ردینگ، ۱۹۸۲، فصل سوم، صص ۱۶۳-۱۱۳. همچنین «روند جمعیت خاورمیانه در قرن نوزدهم: یک یادداشت انتقادی»، نشریه *Middle Eastern Studies*، شماره ۱، ژانویه ۱۹۸۵.

۳. راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۴. راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۰.

شد که به دلیل قحطی و بیماری‌های واگیر، جمعیت ایران از ۶ میلیون بیشتر نیست.^۱ هرچه که شماره واقعی تلف‌شدگان باشد، تردیدی نیست که قحطی بزرگ فاجعه‌ای بس عظیم برای اقتصاد و جمعیت ایران بود. گرچه شهرنشین‌ها از این قحطی بسیار لطمه خوردند، اما کشتار قحطی در میان روستائیان و عشایر هم چشمگیر بود. در تهران و اصفهان اقداماتی برای تخفیف تأثیرات قحطی صورت گرفت. در تهران، ماهیانه «چندین هزار تومان» هزینه غذا دادن به مهاجرینی می‌شد که از دیگر نقاط به تهران پناه آورده بودند.^۲ نظام‌السلطنه که در آن سال‌ها حاکم اصفهان بود، شمه‌ای از اقدامات خویش را شرح داده است.^۳ اما باید گفت که من در منبع و سند دیگری در این باره چیزی ندیده و نخوانده‌ام. در دیگر مناطق قحطی‌زده (خراسان، فارس، آذربایجان، کرمان) کاری صورت نگرفت. ناپیر که چندسال در همان ایام در ایران سیر و سیاحت کرد، مدعی شد که مردم فراری از قحطی، خود موجب تشدید کم‌غذایی و حتی بروز قحطی در شهرهای دیگر شدند و به‌عنوان مثال، مورد شیروان را ذکر کرد که هجوم مردم قحطی‌زده باعث شد که قیمت مواد غذایی در آن شهر بیست برابر افزایش یابد، یعنی قیمت گندم که ۵ من یک قران بود، به منی ۴ قران رسید و به‌همین دلیل صدها تن در آن شهر کوچک از گرسنگی تلف شدند.^۴

باست که در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۸۷۲ در زنجان بود، نوشت که در این شهر «روزی ۶۰ هزار نفر از گرسنگی می‌مردند... قحطی در زمستان خیلی شدید بود. در ابتدا، فقط آوارگان آمده از دیگر نقاط می‌مردند، ولی بعد، مردن زنجان‌ها شروع شد. در ۹ ماه گذشته از یکی از دروازه‌های شهر ۵۶۳ جنازه را برای دفن بیرون بردند و در ۴۶ روز گذشته ۱۱۰۰ نفر از گرسنگی تلف شدند. در همین ۹ ماه گذشته، از یکی دیگر از دروازه‌های شهر هم ۵۰۰۰ جسد را برای دفن خارج کردند.»^۵

اگر در نظر بگیریم که جمعیت زنجان را در قبل از قحطی ۴۰۰۰۰ نفر تخمین

می‌زدند که به گمان باست مبالغه آمیز بود، با این وصف، تلف شدن ۱۲۰۰۰ نفر در فاصله ۹ ماه باید نشان از وخامت جدی اوضاع باشد.

در قزوین، بعد از تخفیف قحطی «گفته می‌شود روزی ۳۰ نفر در این شهر از گرسنگی می‌میرند.»^۱

گلداسمید براین عقیده بود که در منطقه قائن (در جنوب مشهد) نزدیک به ۵۰ درصد جمعیت از قحطی تلف شدند.^۲ برآورد مرگ و میر در شهر سبزوار، حتی از این هم هراس‌انگیزتر بود. گفته می‌شود که از ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت شهر، ۲۰۰۰۰ نفر تلف شده‌اند.^۳

در وهله اول، این برآوردها به‌نظر باورنکردنی می‌آیند، ولی فراموش نکنیم که از خراسان گزارش رسید: «چه خراسانی... آدم را می‌کشند، گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ، هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است.» عجب این‌که «سگ و گریه و موش می‌خورند.» با این وصف، روزانه ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر و به گفته امین‌الضرب «روزی ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از بین می‌رفتند. در آن سال قحطی در قوچان که شهر پرجمعیتی نبود، ۱۲۰۰ نفر از قحطی تلف شدند.»^۴

مک‌گره‌کور که در ۱۸۷۵ از ایران دیدن کرد، نوشت که سه‌چهارم جمعیت برازجان در طول قحطی تلف شدند و در شهر کازرون که قبل از قحطی ۲۷۰۰ خانه مسکونی داشت، در آن سال فقط ۱۰۰۰ خانه مسکونی باقی ماند و بقیه خالی و در حال خرابی است. به نظر او، این وضعیت، یعنی این انهدام چشمگیر جمعیت «برای سرتاسر ایران صادق است.»^۵

بریتل‌بنک که در طول قحطی در ایران بود، مشاهدات بسیار آموزنده و در عین حال غم‌انگیزی به‌جا گذاشت که به صورت کتاب ایران در طول قحطی در ۱۸۷۳ چاپ شده است. در شهر کازرون که حاکمش به کشتکاران تریاک تخفیف مالیاتی

۱. همان، صص ۸۹-۹۰. ۲. گلداسمید، همان، صص ۹۰.

۳. کوزن، همان، جلد اول، صص ۲۶۸.

۴. ناطق: «تأثیر اجتماعی و اقتصادی...»، صص ۲۵.

۵. مک‌گره‌کور: خاطرات مسافرت...، لندن، ۱۸۷۹، صص ۱۵ و ۲۱.

۱. کوزن، همان، جلد دوم، صص ۴۹۲.

۲. اعتمادالسلطنه: تاریخ متظم ناصری، جلد سوم، صص ۲۲-۲۲۱.

۳. نظام‌السلطنه مافی: خاطرات و اسناد، باب اول، تهران، ۱۳۶۲، صص ۵۶-۵۲.

۴. ناپیر، جی. سی: مجموعه خاطرات سفر...، لندن، ۱۸۷۶، صص ۷۶.

۵. باست، همان، صص ۷۷-۷۶.

می‌داد تا بیشتر تریاک بکارند،^۱ «دختر بچه‌ها به خوک پرواری می‌مانند و پسر بچگان هم به کوتوله‌های پیر شباهت دارند.»^۲

ناظر دیگری در باره قحطی فارس نوشت: «بی‌آذوقگی و قحطی در ولایات و بلوکات حاصل شده و از کشتن و کشته شدن یکدیگر به جهت تحصیل روزی باک ندارند.»^۳

استاک که چند سال بعد از قحطی از ایران دیدن کرد، در باره تأثیرات منفی آن بر اقتصاد و جمعیت ایران به تفصیل نوشت. شهر تفت، براساس یک سرشماری در ۱۸۶۶ حدود ۱۱۷۴۵ نفر جمعیت داشت، ولی در سرشماری دیگری در ۱۸۷۴ جمعیت تفت فقط ۳۳۵۳ نفر بود.^۴ در ۱۸۸۰ استاک جمعیت تفت را ۵۰۰۰ نفر تخمین زد که حدوداً ۶۰ درصد از جمعیت سال ۱۸۶۶ کمتر است. اگر تخمین استاک برای ۱۸۸۰ درست باشد، جمعیت تفت در ۸۰-۱۸۷۴ رشد سالانه‌ای معادل ۷ درصد داشته است که تنها توجیه چنین افزایش جمعیتی، بازگشتن کسانی است که در دوره قحطی از شهر فرار کرده بودند. در تأیید این نکته باید اضافه کنم که براساس یک سرشماری در نائین (در شمال غربی تفت) جمعیت آن در ۷۳-۱۸۷۲ حدود ۸۰۰۰ نفر بود، ولی در سرشماری دیگری در ۸۱-۱۸۸۰ جمعیت نائین به ۵۰۰۰ نفر تقلیل یافت.^۵

در شهر قم هم که جمعیت آن در سال ۶۸-۱۸۶۷ براساس یک سرشماری محلی ۲۵۳۸۲ نفر بود، در ۷۵-۱۸۷۴، بر مبنای یک سرشماری دیگر، جمعیتش فقط ۱۴۰۰۰ نفر بود که کاهش معادل ۴۵ درصد نشان می‌دهد.^۶

در ۱۸۷۵ در شهر کنگاور از ۲۵۰۰ خانوار جمعیتی که قبل از قحطی داشت، فقط ۱۰۰۰ خانوار باقی مانده بود. سی سال بعد از قحطی در ۱۹۰۲ جمعیت کنگاور را ۱۸۰۰ خانوار، یعنی ۲۸ درصد کمتر از سال‌های قبل از قحطی برآورد

کرده‌اند.^۱ در شهر کوچک صحنه، از ۵۰۰ خانوار قبل از قحطی فقط ۱۰۰ خانوار باقی ماندند.^۲ در همدان، در اواسط سال ۱۸۷۲ قحطی به سر آمد، ولی هنوز روزانه بین ۳۰-۲۵ نفر از گرسنگی تلف می‌شدند. بعلاوه، «شمار اجساد را که در ماه‌های زمستان برای دفن شستشو شدند ۲۵۰۰۰ نفر برآورد کردند که باور نکردنی است. اگر این شماره را به نصف تقلیل بدهیم، احتمالاً شماره مردگان را کمتر از واقع نشان خواهد داد. من در خیابان‌ها، زنان و کودکانی را دیدم که استخوان حیوانات مرده را جمع‌آوری می‌کردند تا شاید مغز آن را درآورده و بخورند.»^۳

براساس برآورد سنت‌جان، در شهر مشهد بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر از قحطی تلف شدند و در کل ایالت خراسان شماره تلفات بدون شک بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ تن بود.^۴ بلو شماره تلفات را در خراسان بیش از ۱۲۰۰۰۰۰ تن تخمین زد.^۵

همان‌طور که در صفحات قبل دیدیم، میزان کاهش جمعیت در مناطق گوناگون فرق می‌کرد. برای زنجان، حدوداً ۳۰ درصد و برای شهر بروجن ۷۵ درصد و در مورد شهر صحنه، ۸۰ درصد که به نظر مبالغه‌آمیز می‌آید. البته گفتن دارد که این برآوردهای کاهش جمعیت، دربرگیرنده آن کسانی هم هست که از منطقه قحطی زده فرار کرده بودند. به این ترتیب، خطا خواهد بود اگر این میزان را، میزان مرگ و میر ناشی از قحطی بدانیم. با وجود این، با اطلاعاتی که در اختیار داریم، تفکیک این دو برای همه مناطق امکان‌ناپذیر است. آنچه که بدون تردید درست است این که قحطی بزرگ بر جمعیت ایران تأثیرات عظیمی گذاشت و موجب کاهش چشمگیر آن شد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، روستائیان و عشایر هم از صدمات قحطی در امان نماندند. در منطقه نیشابور، دهات حدوداً نیمی از جمعیت خود را از دست دادند و شماره زیادی از قنوت هم منهدم شد.^۶ واقعیت این است: مناطقی که کشاورزی در آنجا به آبیاری مصنوعی وابسته است، در پیامد انهدام نظام‌های آبیاری، و در اینجا قنوت، برای همیشه خالی از سکنه می‌شوند. دلیل این امر آن است که حفظ و

۱. رابینو، ایچ. ال: گزارش کنسولی، «تجارت و وضعیت کلی شهر و ایالت کرمانشاه» در PAP، ۱۹۰۳، جلد ۷۶، ص ۳۰. ۲. همان، ص ۳۸. ۳. باست، همان، صص ۳۴-۱۳۳. ۴. نقل از طاهری: جغرافیای تاریخی...، ص ۸۳. ۵. همان، ص ۸۴. ۶. همان، ص ۱۸۱.

۱. استاک، ای: شش ماه در ایران، جلد اول، لندن، ۱۸۸۲، ص ۳۸. ۲. بریتل بنک، دبایو: ایران در طول قحطی، لندن، ۱۸۷۳، ص ۱۳۳. ۳. ناطق: «تأثیر اجتماعی و اقتصادی...»، ص ۲۵. ۴. استاک، همان، جلد اول، ص ۲۷۸؛ جلد دوم، ص ۱۳. ۵. لسبتون: مالک و زراع در ایران، اکسفورد، ۱۹۶۹، ص ۱۵۳.

لایروبی قنوات کاری است که به‌طور منظم باید انجام بگیرد و به تعداد قابل توجهی کارگر نیازمند است. بازسازی و احیاء قنوات خشک شده، اگر امکان‌پذیر باشد، پرهزینه است. بنابراین، می‌خواهم این نکته را بگویم که در مناطق وابسته به آبیاری مصنوعی احیاء جمعیت و توان تولیدی کار ساده‌ای نبود.

نایپر در باره دهکده فروماد (Ferroomud) در نزدیکی نیشابور نوشت که حداقل یک سوم جمعیت خود را در نتیجه قحطی از دست داده است و «خرابی و ویرانی سرتاسر دهکده را گرفته است»^۱ بریتل‌بنک در مسافرت از اصفهان به تهران نوشت: «اجساد آدمیان که به درجات مختلف متلاشی شده‌اند، بیشتر و بیشتر در مسیر به چشم می‌خورد»^۲

باست در باره ایالت آذربایجان نوشت: «بخش عمده زمین در سال‌های قبل از قحطی زیرکشت بود، ولی در دو سال گذشته به دلیل خشکسالی و قحطی مقدار ناچیزی از آن کشت شده است»^۳ در دهکده‌ای نزدیک زنجان که ۴۰ خانوار جمعیت داشت، ۲۰ خانوار از قحطی از بین رفته‌اند.^۴ در منطقه جوبین، در خراسان، که کشاورزی به قنات وابسته بود، خرابی و تلفات بسیار زیاد بود و غیر از شمار معدودی از ده‌ها، بقیه حدوداً نیمی از جمعیت خود را از دست دادند.^۵ در منطقه تربت‌حیدریه، یک‌سوم ساکنان روستاها در قحطی تلف شدند.^۶ در ده خرم‌دره در نزدیکی ابهر که ۱۰۰۰ خانوار جمعیت داشت، ۲۰۰ خانوار از بین رفتند و در آنجا آدم‌خواری شایع شد. باست افزود: «مقامات محلی تأیید کرده‌اند که در این ده، آدم‌خواری شده است و حتی مردی را به‌همین جرم اعدام کردند»^۷

در بخش کوهستان، در منطقه قم که جمعیت آن ۸۰۰۰ خانوار بود، صدمات و تلفات قحطی خیلی زیاد بود. در ۱۸۷۸ جمعیت آن را «ناچیز» تخمین زده‌اند.^۸ باست هم در باره این بخش، مشاهداتی مشابه داشت و افزود: «در خرابه‌های دهات خالی از سکنه در این بخش، استخوان‌جمجمه و دیگر استخوان‌های انسان در هم‌سو پراکنده است»^۹

در ده کوشک، در نزدیکی تهران که ۶۰ خانوار جمعیت داشت، فقط ۱۴ خانوار باقی ماند، باقی یا در دوره قحطی تلف شدند یا به مناطق دیگر گریختند.^۱ بلو که در سال‌های بعد از قحطی از قائن به تهران سفر کرد، نوشت که در ده‌های بین راه شمار کودکان در مقایسه با سال‌های قبل از قحطی بسیار کمتر شده است و افزود: «گاه به‌نظر می‌رسد که همه کودکان از گرسنگی مردند»^۲ نایپر که در ۱۸۷۵ در خراسان بود در تأیید مشاهدات بلو نوشت که در بخش‌های قحطی‌زده خراسان «مشاهده کودکی که بیش از ۲ یا ۳ سال سن داشته باشد، بسیار نادر است»^۳

به‌نظر او، قحطی باعث شده است که نسبت افراد بالغ در جمعیت در مقایسه با کودکان افزایش یافته است و این در حالی است که شماره متوسط افراد در یک خانوار که در قبل از قحطی ۵ نفر و حتی بیشتر بود، اکنون به ۴ نفر تقلیل یافت.^۴

دهات اطراف فیروزکوه از مصیبت قحطی درامان نماندند و در ۱۸۷۵ شکوه اصلی ساکنان آن مناطق این بود که «آدم به‌قدر کافی برای کشت زمین نداریم»^۵ در ده دهرود در نزدیک نیشابور، ۴۰ درصد خانه‌ها در نتیجه قحطی خالی از سکنه شده‌اند.^۶ در منطقه چناران، حوالی مشهد، «تغییر چشمگیری در ترکیب دره پیش آمده است. دهکده‌ها، کم‌شمارتر و کم‌جمعیت شده‌اند»^۷

بریتل‌بنک در حین مسافرت از شیراز به اصفهان نوشت: «در مسیر به‌طور مکرر اجساد آدمیان دیده می‌شوند. گدایان و گرسنگان از همه دهکده‌ها به سوی ما می‌آمدند و غذا می‌طلبیدند»^۸

در منطقه شاهکوه‌سوار، در استرآباد که قبل از قحطی شامل ۳۰ دهکده دارای سکنه بود، در ۱۸۷۴ فقط ۷ ده با سکنه باقی ماند، بقیه تخلیه شده و خرابه‌اند. به نظر نایپر «این دره سرسبز نشان می‌دهد که در گذشته چه مقدار در اینجا کشاورزی می‌شده است»^۹

در باره تأثیرات قحطی بر خراسان، نایپر نوشت که به‌طور کلی دهات

۱. همان، ص ۱۲۳. ۲. نقل از طاهری: جغرافیای تاریخی... ص ۸۴.
 ۳. نایپر، همان، ص ۶۴. ۴. همان، صص ۲۱۷ و ۲۰۳.
 ۵. همان، ص ۱۴. ۶. همان، ص ۲۹. ۷. همان، ص ۴۳.
 ۸. بریتل‌بنک، همان، ص ۱۶۹. ۹. نایپر، همان، ص ۲۷۴.

۱. نایپر، همان، ص ۲۵. ۲. بریتل‌بنک، همان، ص ۱۹۱.
 ۳. باست، همان، ص ۶۸. ۴. همان، ص ۷۴. ۵. نایپر، همان، ص ۲۱۷.
 ۶. همان، ص ۲۱۰. ۷. باست، همان، صص ۸۵-۸۴.
 ۸. لستون: مالک و زارع، ص ۱۵۳. ۹. باست، همان.

«کوچک‌ترند و پراکنده‌تر در دشتی که مشکل آبیاری ندارد، ولی از قحطی به این سو، جمعیت‌اش نصف شده است»^۱

از تأثیرات درازمدت قحطی، به اشاره می‌گذرم که کنسول الیاس در ۱۸۹۶ حدوداً ۲۵ سال بعد، نوشت: «خراسان هنوز از قحطی کمر راست نکرده است. در آن موقع، زمینداران اگر نمرده بودند، مجبور شدند که همه دارائی خود را بفروشند و به صورت کارگران بی‌زمین دربیایند. ثروتمندان هم بسیاری از دهکده‌ها را به خرابی کشاندند. در آنچه که باقی می‌ماند، برای مدتی کار کشت با بی‌میلی و اکراه انجام می‌گرفت و هنوز که هنوز است شمار دهقانان صاحب زمین بسیار ناچیز است»^۲

گرچه کنسول الیاس توضیح نداد که چرا و چگونه ثروتمندان باعث انهدام دهکده‌ها شده بودند، ولی این نقل قول که از همان گزارش نقل می‌شود، روشن‌گر است: «آب در خراسان کمیاب است. . . . در نتیجه میلیون‌ها هکتار (Acres) زمین حاصلخیز دست‌نخورده کشت ناشده می‌ماند، چون آب به قدر کافی نیست»^۳

آنچه که به گمان من قحطی بزرگ کرد، این بود که بر کمبود آب، کمبود نیروی کار را هم افزود؛ یعنی بخشی از نیروی کاری که می‌توانست برای لایروبی قنوات موجود به کار آید یا صرف احداث قنوات جدید شود و به این ترتیب کمبود آب را تخفیف دهد، از بین رفت. در نتیجه، بسیاری از دهکده‌ها به خرابی کشانده شدند، چون باران کافی نبود، و قنوات هم خشک شدند.

اگرچه عمده شواهدی که از تأثیر قحطی بر جمعیت و اقتصاد روستائی به دست داده‌ام به خراسان محدود می‌شود، ولی نباید تصور شود که وضعیت در دیگر مناطق جز این بوده است. واقعیت این است که در باره خراسان اسناد بیشتری در اختیار من بود. کنسول جونز، کنسول انگلستان در تبریز، در گزارشی که در ۱۸۷۱ فرستاد، نوشت: «قحطی که هنوز در ایالات جنوبی و شرقی ایران بیداد می‌کند. . . با تلفاتی که به جمعیت روستائی وارد آورد موجبات توقف فعالیت‌های تجاری در سرتاسر

۱. همان، صص ۲۶ و ۲۰۲.

۲. الیاس، ن: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.

۳. همان.

مملکت شده است. احتمال بهبود اوضاع تا چندین سال دیگر هم وجود ندارد»^۱

در آنچه که تاکنون آمد، مشاهده کردیم که هم شهر و هم روستا از قحطی صدمه دیدند. بنابراین، به نظر من، می‌توان با اطمینان خاطر گفت که در این دوره مهاجرت از روستا به شهر و یا از شهر به روستا چندان چشمگیر نبوده است. این سخن، به ویژه در مناطق قحطی زده صحت دارد، چون همان گونه که مواردی ذکر کردیم، مهاجرت از یک شهر قحطی زده به یک ده قحطی زده، مشکل را بدتر می‌کرد. بدون تردید، از مناطق قحطی زده به مناطقی که در آن عرضه مواد غذائی بیشتر بود، مهاجرت و جریان جمعیت صورت گرفت. ولی از میزان و مقدارش اطلاعی در دست نداریم.

در بخش پایانی، بد نیست که تأثیر قحطی را بر عشایر ایران بررسی کنیم. انا باید بگویم که داده‌های آماری ما در باره این بخش به شدت ناکافی و پراکنده‌اند.

ذکر این نکته بجاست که در ایران قرن نوزدهم، اگرچه همه کوچندگان ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای داشتند، ولی همه قبایل و عشایر کوچنده نبودند. یعنی قبایل و عشایری هم بودند که به کشاورزی اسکان یافته اشتغال داشتند. برای نمونه، عشیره کلهری‌ها در کرمانشاه فقط یک سوم عشیره کوچ می‌کردند و دوسوم دیگر اسکان یافته بودند. کنسول رایینو در ۱۹۰۲ در باره این عشیره اطلاعات زیر را به دست داده است.^۲

عشیره کلهری‌ها در کرمانشاه در ۱۹۰۲

کوچنده	۳۳۵۰ خانوار
اسکان یافته	۴۰۴۰ خانوار
کوچنده - اسکان یافته	۳۶۰۰ خانوار
جمع	۱۱۰۰۰ خانوار

تعیین‌کننده تفکیک بالا نوع فعالیت اقتصادی خانوارها بود. کوچندگان به

۱. جونز: گزارش کنسولی، «تجارت تبریز» در PAP، ۱۸۷۱، جلد ۶۶.

۲. رایینو: گزارش کنسولی، «تجارت و وضعیت کلی. . .»، صص ۴۹-۵۰.

کشاورزی اسکان یافته کاری نداشتند و زندگی شان از دامداری می گذشت. بخش اسکان یافته عمدتاً درگیر کشت و زرع و یا دامداری در یک مکان ثابت بودند. به دلایل گوناگون، عمدتاً دلایل سیاسی و نه اقتصادی، شماره و حتی محل اسکان موقت و یا دائمی عشایر در ایران از قرن شانزدهم به این سو دائماً در حال تغییر بوده است. برای از بین بردن جایگاه قدرت یک رئیس قبیله، انتقال از یک منطقه به منطقه دیگر و یا حتی اسکان اجباری آن‌ها توسط حکومت مرکزی انجام می گرفت. علاوه بر فقدان داده‌های آماری، این وضعیت سیال نیز مشکلی اضافی بر مشکلات دیگر است که بررسی اقتصادی بخش عشیره‌ای جمعیت ایران را دشوارتر می کند. در این زمینه کرزن نوشت: «تخمین شماره کوچندگان در ایران به طریق علمی غیر ممکن است. هیچ سرشماری وجود ندارد. مرکزی برای ثبت مولید نیست و میزان شرکت شان در ارتش هم اطلاعات کافی به دست نمی دهد. تنها با بهره گیری از شماره خانوارها که توسط رئیس قبیله برای جمع آوری مالیات‌ها برآورد می شود، می توان به یک تخمین کلی دست یافت. بررسی تاریخ گذشته شان به همین میزان دشوار است.»^۱ به نظر او، نزدیک به یک چهارم جمعیت ایران، یعنی ۲۰۰۰۰۰۰ نفر قبایل کوچنده اند. هرچه که تعداد واقعی قبایل بوده باشد، تردیدی نیست که شماره شان در نتیجه قحطی کاهش یافت. اگرچه بررسی دقیق درازمدت قحطی بر قبایل کوچنده آسان نیست، ولی به دلایل زیر می توان گفت که به احتمال زیاد قحطی موجب گسترش کوچندگی و گزینش آن نوع زیست در اقتصاد ایران شد:

- انهدام باز هم بیشتر نظام‌های آبیاری، به ویژه قنوات.
- خالی از سکنه شدن شمار قابل توجهی از دهکده‌ها.

به این ترتیب، برای آنانی که از قحطی جان به در برده بودند، کوچ کردن از منطقه‌ای که بازدهی اش آشکارا نزول کرده است به منطقه‌ای دیگر، به صورت یک ضرورت و نیاز اقتصادی درآمد. فراموش نکنیم، همان گونه که در باره خراسان دیدیم، زمین‌های زیادی کشت نشده باقی ماندند. شماره دهات کمتر و دهات کوچک تر و پراکنده تر شدند و کشت فقط به زمین‌هایی محدود شد که به «آب دسترسی داشتند.» به سخن دیگر، می توان نتیجه گرفت که تنها حاصلخیزترین زمین‌ها

۱. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۲۷۰.

به کشاورزی اسکان یافته ادامه دادند و زمین‌هایی که حاصلخیزی کمتری داشتند، می توانستند فقط برای مدتی محدود امکانات و شرایط لازم زندگی را فراهم آورند. براین اساس، به گمان من احتمال آن زیاد است که یکی از پیامدهای میان مدت و درازمدت قحطی افزایش شماره کوچندگان در اقتصاد ایران بوده باشد. در نبود داده‌های آماری، این تغییرات قابل اندازه گیری دقیق نیستند. با این همه، افزایش قابل توجه در تولید پشم، که بدون آن تولید و گسترش تولید قالی در ایران امکان پذیر نمی شد، می تواند بیانگر افزایش شماره کوچندگان باشد. در فصلی دیگر^۱ به تفصیل قالی بافی ایران را در قرن نوزدهم بررسی کردم و در اینجا از تکرار آن می گذرم. اما به اشاره بگویم که اگر چنین ارتباطی معقول باشد که به گمان من هست، پس صادرات روزافزون قالی از ایران، در عین حال نمودار این تحول در ساختار جمعیت غیرشهرنشین ایران در آن سال‌ها بود. برای مثال، ارزش کل صادرات قالی از فارس در ۱۸۸۷ حدود ۶۲۰۰۰ لیره استرلینگ بود که ۵۴۰۰۰ لیره آن را قالی تشکیل می داد. مقدار این صادرات در ۱۹۰۱ حدود ۱۳۶۸۰۰ لیره شد که ۱۱۲۱۶۶ لیره آن قالی بود.^۲ در ۱۸۸۹ فقط ۸۰۰۰ لیره قالی از خراسان صادر شد، ولی در ۱۹۰۶ حدود ۹۵۵۰۰ لیره قالی و پوست از خراسان صادر شد. در همین مدت صادرات پشم از خراسان بیش از ۹ برابر شد و از ۲۲۰۰۰ لیره به ۲۰۳۰۰۰ لیره رسید.^۳ در فاصله بین ۱۸۹۴ و ۱۹۰۱ ارزش قالی و پشم صادر شده از خراسان حدوداً ۴ برابر شد.^۴

هرچه که تأثیر درازمدت قحطی بر جمعیت کوچنده در ایران بوده باشد، اما در کوتاه مدت شماره شان کاهش یافت. به طور کلی، زندگی قبایل کوچنده و غیر کوچنده در ایران به چند عامل بستگی داشت که از آن جمله می توان به عوامل زیر اشاره کرد:

۱. زندگی شان به دامداری وابسته بود.

۱. نگاه کنید به فصل ششم.

۲. راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۹، جلد ۸۰. همچنین نگاه کنید به کمال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹.

۳. مکالین: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۸۹۰، جلد ۷۶. سابکس: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۱۱۴.

۴. گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، مجلات گوناگون.

۲. نه همه قبایل و نه همیشه، ولی قبایل اسکان یافته به کشت گندم و جو هم می پرداختند.

۳. مبادلهٔ پشم و قالی و لبنیات در بازارهای محلی و منطقه‌ای.

قحطی بزرگ اما توازن اقتصاد عشیره‌ای را بهم زد. برای نمونه، کنسول جونز از آذربایجان نوشت که عشایر آذربایجان به دلیل نبودن علوفه مجبور شده‌اند شمارهٔ قابل توجهی از دام‌ها را بکشند.^۱ در نتیجه، نه فقط بخشی از مواد غذایی‌شان، شیر و دیگر لبنیات، از دست رفت، بلکه پشم و قالی کمتری هم در اختیارشان بود تا با گندم و جو در بازار مبادله شود. از سوی دیگر، افزایش قیمت گندم و جو در بازار عامل دیگری بود که قدرت خرید این جماعت را بیشتر کاهش می‌داد. به دلیل کمبود باران، زراعت دیم قبایل زراعت پیشه هم موفقیت‌آمیز نبود. در نتیجهٔ مجموعهٔ این عوامل، مرگ و میر ناشی از قحطی در میان‌شان، همانند دیگران، زیاد بود. در تأیید این نکته می‌توان به شواهد زیر اشاره کرد. فیلد، شماره قشقائی‌ها را ۶۰۰۰۰ خانوار برآورد کرد که از این تعداد ۱۴۰۰۰ خانوار یا در مناطق گوناگون اسکان یافتند یا این‌که مهاجرت کردند و بعد از قحطی تعدادشان فقط ۲۵۰۰۰ خانوار بود.^۲ اگر شمارهٔ اسکان یافته‌ها را از کل کسر کنیم، ۲۱۰۰۰ خانوار یا حدوداً ۴۵ درصد از خانوارهای کوچنده از بین رفتند. سنت‌جان هم در بارهٔ قشقائی‌ها نظر مشابهی داد و حتی کوشید علت آن را توضیح بدهد. او نوشت که به دلیل کمبود باران در ۷۰-۱۸۶۹، در دشت‌ها که چراگاه دام‌ها بود علفی نروئید و در نتیجه «بخش اعظم دام‌ها و چارپایان تلف شدند. این دام‌ها و چارپایان هم تأمین‌کنندهٔ غذای این خانوارها بودند و هم وسیلهٔ حمل و نقل‌شان را در طول کوچ...»^۳ در طول قحطی، اعضای فقیرتر قبیله «زندگی فلاکت‌بار خود را با خوردن ریشه گیاهان و لاشهٔ حیوانات سقط شده، که به طرز عجیبی در مسیر راه‌ها زیاد بود، ادامه دادند»^۴

در میان قبایل و عشایر که حدوداً نیمی از جمعیت ایالت فارس را شامل می‌شد، مرگ و میر در میان زنان و کودکان بسیار زیاد بود. ناظران در توضیح این مرگ و میر

زیاد سخنی نگفته‌اند، ولی سنت‌جان این نکته اغراق‌آمیز را گفت که «زنان و کودکان تقریباً همه مرده‌اند»^۱

شوربختی مردم فارس در این بود که در میان ثروتمندان و آن‌ها که از قحطی صدمهٔ کمتری خورده بودند، تیفوس و وبا و اسهال شایع شد و شماری را کشت.^۲ در خراسان شمارهٔ قبایل کوچنده به اندازه فارس نبود، ولی شواهد موجود نشان می‌دهد که مرگ و میر در میان آن‌ها هم زیاد بود. در حول و حوش مشهد که حدوداً ۵۰ درصد جمعیت روستائی از قحطی تلف شدند، بیشترین تلفات در میان قبایل و عشایر بود.^۳ در اطراف تربت‌حیدریه جمعیت قبایل و عشایر را ۸۰۰۰ خانوار تخمین می‌زدند که «از این تعداد ۴۰۰۰ خانوار در نتیجهٔ قحطی از میان رفتند»^۴ جالب است که در خراسان یکی از گرفتاری‌های جدی خانوارهای اسکان یافته کشاورز حملات مکرر همین قبایل کوچنده بود که به غارت و از بین رفتن مزارع منتهی می‌شد و طبیعتاً به صورت مانعی جدی بر سر راه توسعهٔ کشاورزی آن منطقه بود. ناپیر با توجه به این حملات و پیامدش نوشت: «قحطی که در چنین شرایطی حادث شد، روند خالی از سکنه شدن را تکمیل کرد»^۵

در منطقهٔ کلات که اکثریت جمعیت قبایل کوچنده بودند، «قحطی و بی‌کفایتی و ظلم و ستم حاکم، جمعیت را به حداقل ممکن کاهش داده است»^۶ در ۱۸۷۴ فقط «۸ دهکدهٔ کوچک» مسکونی بودند و نسبت جمعیت افراد بالغ به بقیه یک‌چهارم و حتی بیشتر بود.^۷ چون شاهدی مبنی بر بچه‌کشی در میان این قبایل نداریم، شمارهٔ کم کودکان، به نظر من، نشان می‌دهد که مرگ و میر در میان کودکان بسیار زیاد بوده است که باید آن را به صورت عاملی که در درازمدت جلو افزایش جمعیت را می‌گیرد، در نظر گرفت.

ناپیر بر این باور بود که قحطی باعث شده است که جمعیت خراسان به نسبت منابع آن ایالت به طرز چشمگیری کاهش یابد.^۸

۱. همان، ص ۹۵. ۲. همان، ص ۹۶. ۳. ناپیر، همان، صص ۲۰۴-۵.
 ۴. همان، ص ۲۱۰. ۵. همان، ص ۲۰۹. ۶. همان، ص ۲۰۹.
 ۷. همان، صص ۳۱۰-۳۰۹ و ۳۱۳. ۸. همان، ص ۲۴۳.

۱. جونز: گزارش کنسولی، «تبریز» در PAP، ۱۸۷۲، جلد ۵۸.
 ۲. فیلد، اچ: پژوهشی در بارهٔ انسان‌شناسی در ایران، ۱۹۳۹، ص ۶۳۸.
 ۳. سنت‌جان، همان، ص ۹۵. ۴. همان، ص ۹۵.

نتیجه‌گیری

اگرچه به دلیل کمبود داده‌های آماری، تعیین شماره دقیق مرگ و میر ناشی از قحطی عملی نیست، ولی شواهد ارائه شده در صفحات قبل نشان می‌دهند که جمعیت ایران به‌طور حتم کاهش یافت. گرچه شرایط اقلیمی نامناسب، نابردن باران کافی، از جمله عوامل بروز این قحطی بود، ولی به‌گمان من توضیح‌دهنده گسترده‌گی و ژرفای مصیبتی نیست که بر ایران نازل شد. تغییرات پیش آمده در کشاورزی ایران، به‌ویژه، گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین در مناطق مرکزی و جنوبی کشور زراوندوزی و احتکار مواد غذایی توسط دولتمداران، و مسئولیت‌گریزی حکام و دولت مرکزی دست به‌دست هم داد و باعث بروز قحطی بزرگ شد.

برای نمونه، با وجودی که دولت کل جنس عراق [مناطق مرکزی] را به صاحب‌دیوان داده بود از قرار خرواری چهار تومان، «قیمت آن در اصفهان صاحب‌دیوان چهارده تومان قرار داده بود.» با این‌که چندین دفعه مردم گرسنه و به‌جان آمده محل سکونت او را محاصره و سنگ‌باران کرده بودند، «صاحب‌دیوان توپ باروتی بدون ساچمه به میان مردم بسته بود.» در چنین وضعی، با این‌که «روزی ده بیست هزار نفر در معابر و بازار مرده می‌افتادند» و علمای اصفهان، از دولت می‌خواهند که حداقل نصف محصول مناطق مرکزی را به ضمانت ایشان به مأخذ قیمت دریافتی و کرایه حمل و نقل به مردم بفروشند که «نفوس فقرا تلف نشود»، ولی «دولت نپذیرفت.»^۱

در طول دهه‌های پایانی قرن نوزدهم با آن‌که موارد مکرر خرابی محصول داشتیم، ولی شاهدی مبنی بر وجود قحطی نداریم. از آنجا که هیچ سندی مبنی بر احیای امکانات آبیاری، پیشرفت تکنیک‌های تولیدی، بهبود امکانات حمل و نقل برای این دوره وجود ندارد، من بر آنم که علت اساسی کاهش موارد قحطی باید توجه بیشتر به تولید فرآورده‌های غذایی در مناطق مرکزی و جنوبی ایران باشد. همان‌گونه که در فصل هفتم دیدیم، کشت و صدور تریاک در این مناطق که در سال‌های اولیه ۱۸۸۰ به حد اعلای رشد رسیده بود، پس آنگاه روندی نزولی داشته است.

با این همه، به اعتقاد من، مدتی طول کشید تا جمعیت ایران به همان مقدار قبل از

قحطی برسد. اگر تخمین راولینسون را برای ۱۸۵۰ بپذیریم، حدوداً نیم قرن بعد جمعیت ایران به همان مقدار نزدیک شد. لورینی جمعیت ایران را برای ۱۸۹۸ حدود ۹/۵ میلیون نفر برآورد کرد.^۱ به این پرسش که آیا جمعیت برآستی در فاصله ۱۹۰۰-۱۸۵۰ بدون تغییر ماند، باید با تحقیقات بسیار گسترده‌تری پاسخ گفت. چون پاسخ درست به این پرسش مهم می‌تواند راهگشای درک بهتری از مسائل و مصائب اقتصادی در ایران در قرن نوزدهم باشد.

۱. برآورد راولینسون از کتاب کوزن، ایران و قفقاز ایران، نقل می‌شود؛ جلد دوم، ص ۴۹۲. برای سال ۱۸۹۸ نگاه کنید به لورینی: اقتصاد ایران در حال حاضر، جلد اول، رم، ۱۹۰۰ ص ۳۷۹ (به ایتالیایی).

۱. نظام‌السلطنه مافی، همان.

نگاهی به گردش مازاد تولید در اقتصاد ایران

در فصل چهارم، چگونگی توزیع تولید در کشاورزی را به اجمال بررسی کردیم و دیدیم که حتی در مرفه‌ترین ایالات ایران سهم تولیدکننده مستقیم بسیار ناچیز بوده است. شواهدی در دست است که حتی همین سهم ناچیز هم از زیاده‌خواهی مأموران دولتی، و زمینداران و دیگران در امان نبوده است. برای نمونه، نه فقط برای وابستگان به استبداد حاکم بر ایران، بلکه برای مستخدمین حکومت‌های خارجی هم تولیدکنندگان مستقیم مجبور به تهیه سیورسات بودند، که سندش را در جای دیگر آوردم. دامنهٔ اجحافات به‌راستی تمامی نداشت و از آن بدتر، شیوهٔ رسیدگی به این اجحافات بود. در اغلب موارد، به این شکایات توجهی نمی‌شد و یا اگر توجهی می‌شد و فرستاده‌ای از تهران اعزام می‌گشت، او در واقع برای پر کردن کیسه خود می‌رفت. رشوه‌ای می‌ستاند و می‌کوشید کل ماجرا را ماستمالی کند. جالب است که در مواردی، گویا شاه می‌خواست به شاکیان تودهنی بزند و به همین منظور برای حاکم خلعت می‌فرستاد، برای نمونه، در رمضان ۱۳۰۱ هجری نصیرالدوله پس از پرداخت رشوه‌ای کلان به ناصرالدین شاه ملقب به آصف‌الدوله شد و به حکمرانی خراسان منصوب گشت. از جزئیات چشم می‌پوشم، ولی این شخص قبل از انتصاب به حکمرانی مدتی وزیر تجارت بود. در مقام وزارت چه ظلمی بود که نکرد، به حدی که در تهران آن روز بر ضد خلافت‌کاری‌های او اعلامیهٔ دیواری چسباندند و حتی «یکی از آن اعلان‌ها را خواجه‌باشی به‌نظر شاه رسانده اسباب تغییر خاطر همایونی شد.»^۱

۱. جی. ای. الکساندر: مسافرت از هندوستان به بریتانیا... از طریق ایران در سال‌های ۲۶-۱۸۲۵، لندن، ۱۸۲۷، ص ۱۰۹.

البته می‌توان اعزام او را به خراسان، به شکلی به همان اعلان‌ها مرتبط دانست که شاه خواسته او از تهران بدور باشد. اگر این تعبیر درست باشد، انتصاب یک «وزیر تجارت» ظالم به ظهور حاکمی «عادل» منجر نمی‌شود و نشد. چندی نمی‌گذرد که به دلیل تعدیات و زورگویی‌های حاکم جدید، مردم خراسان برضد آصف‌الدوله می‌شورند. برای نارضایتی مردم دو دلیل وجود داشت:

— سیدی را که بست نشسته بود، به حيله بیرون آورده و کشت.

— «بعضی تعدیات مالیاتی و مدخلی او را بدنام کرده.»

اما شورش بسیار وسیع و گسترده بود. «سیم تلگراف را هم قطع کرده‌اند.» اعتمادالسلطنه بر این باور است که هر طفلی می‌داند که چه باید کرد؟ «مردک» مغرور دیوانه را باید عزل کرد، خراسان خودبه‌خود منظم می‌شود^۱، ولی اولیای دولت علیه چاره دیگری دیدند. اولاً «آقا و جیه سیف‌الملک را با شش هزار سواره و پیاده به مشهد بفرستند تا تدبیر نماید» و ثانیاً با آن سابقه و در وضعیتی که شورش گسترده برضد حاکم در جریان است، «شمشیر مرصع به جهت آصف‌الدوله به صحبت ناظم خلوت و به توسط امین‌السلطان فرستاده خواهد شد.»^۲ البته بعدها که همین شخص معزول می‌شود و به تهران می‌آید، با وجودی که همه می‌دانند که گرفتار جنون شده است، ولی همین که به مناسبتی رشوه‌ای می‌پردازد - «ظاهراً پیشکش داده بود» - ناصرالدین شاه گرفتار هیجان می‌شود که «کدام کسی می‌گوید آصف‌الدوله دیوانه است، در کمال عقل است.»^۳ البته یک هفته قبل شاه بر این عقیده بود که «آصف‌الدوله دیوانه شده... راستی که در چه وضعیت اسفباری گرفتارند این نوکران استبداد که باید در همه این موارد متناقض سر رابه‌علامت تصدیق تکان بدهند. باری، پیشکش اهدائی آنقدر زیر زبان شاه مزه می‌کند که به عضویت «مجلس شورا» [البته منظور نویسنده مجلس مشورتی است، نه شورا] منصوب می‌شود. البته دیوانگی‌اش کماکان هست، «یا او را مسموم کرده‌اند، یا از معجزه امام هشتم این‌طور شده.»^۴

نمونه دیگر از نگرش خطاآمیز دولت را از وقایع همدان به دست می‌دهم. در

حول و حوش تحولات مشروطه‌خواهی، زمینداران و صاحبان غله در همدان برای سود بیشتر غله را احتکار می‌کنند. در اعتراض به کمیابی و گرانی غله، مردم به تلگرافخانه می‌روند تا به تهران تظلم‌خواهی کنند، چون هرچه باشد «حکومت مشروطه» بر سر کار است. به نظر من، حوادث همدان یکی از آموزنده‌ترین رویدادهای تاریخی ایران در حول و حوش مشروطیت است که باید جداگانه بررسی شود، ولی در این جا به اشاره می‌گذرم که حاکم همدان، ظهیرالدوله، برخلاف روال عادی قضایا در آن روزگار، از تظلم‌خواهی مردم دفاع می‌کند و حتی در تلگرافی به شاه می‌نویسد که ملاکین این ولایت «پنج شش نفر خوانین بی‌انصاف هستند که دیگر زمین خالی برای رعیت باقی نگذاشته‌اند.»^۱ اما مجتهد شهر توسط پسرش برای او پیغام می‌فرستد که «شما حال همدان را نمی‌دانید ما بهتر می‌دانیم. تا مردم [در واقع زمینداران] را مختار نکنید که گندم را به هر قیمتی که دلشان می‌خواهد بفرشند»^۲ مباشرین و ملاکین گندمشان را به شهر حمل نخواهند کرد.^۳ پس از مدتی کش و قوس، حاکم مجبور می‌شود کوتاه بیاید و تقریباً همه شرایط ملاکین را بپذیرد. برای مدتی مشکل حل شد، ولی دیری نگذشت که مسئله دوباره آغاز شد. تلگرافات متعددی به تهران ارسال شد. بررسی جزئیات را می‌گذارم برای فرصتی دیگر، ولی طولی نمی‌کشد که معلوم می‌شود ملاکین همدان حامی با نفوذی در تهران دارند که شخص صدراعظم، مشیرالدوله، است. قرار می‌شود از تهران مأموری برای رسیدگی قضایا اعزام شود، ولی مشیرالدوله در تلگرافی به حاکم همدان مدعی می‌شود که خوانین و ملاکین ۲۵۰۰۰ خروار گندم را که مصرف یکساله آن ناحیه است ندارند. مردم به جان آمده جواب دندان‌شکنی می‌دهند و پته نخست‌وزیر را بر آب می‌ریزند که اگر این خوانین و ملاکین راست می‌گویند که ندارند، ما مردم همدان، موجودی‌شان را ۳۰ هزار خروار خریداریم. تلگرافات مکرری به طباطبائی مخابره می‌شود. مدت‌ها از طباطبائی جوابی نمی‌رسد، وقتی هم که جواب می‌فرستد، می‌گوید در مورد نرخ گندم «خوب است آن را به حال خود واگذار فرمائید» که یعنی اجازه بدهید به هر قیمتی خواستند، بفرشند. در ضمن، او هم مانند مشیرالدوله مدعی

۱. اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات، ص ۲۹۱.

۲. همان، نگاه کنید به صص ۴۵۱ و ۳۷۷ و ۳۷۲.

۳. همان، ص ۴۲۸.

۱. ظهیرالدوله: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۱.

می‌شود که خوانین و ملاکین گندم لازم را ندارند. مجدداً اهالی همدان در تلگرافی جواب دندان‌شکنی می‌دهند که این ملاکین یا محصول دارند یا ندارند؟ اگر ندارند، پس چگونه است که اگر قیمت آزاد باشد، دارند! به هر تقدیر، بیان‌الملک نامی راهی همدان می‌شود که قضیه را فیصله بدهد. ظهیرالدوله امیدوار است که نماینده اعزامی رشوه‌خوار و جیره‌خوار نباشد، ولی بعد معلوم می‌شود که هست. از همه طرف بر حاکم فشار می‌آید که کار را تمام کند. مشیرالدوله تلگراف شدیدالحنی مخابره می‌کند که «تا حالا آنچه لازم بوده با خوانین سختی شده... اما مسئول ولایت شخص جنابعالی هستید و رفع غائله به هر ترتیب است بر عهده جنابعالی است.» حاکم تهران هم وارد معرکه می‌شود و در تلگرافی تلویحاً ظهیرالدوله را تهدید می‌کند: «می‌ترسم این مذاکرات [در باره نان] رفته رفته خود حضرتعالی را در یک ماه دیگر دچار اشکالات سخت نماید»، بعلاوه «خود تعیین قیمت اسباب گرانی است.» اما، ظهیرالدوله همچنان نقش دوگانه خود را ایفاء می‌کند. در مقایسه با دولت «مشروطه» و خوانین ترقیخواه و مردم‌دوست و در مقایسه با مردم، طرفدار وضع موجود و ترمز کننده اقدامات تند مردم. وقتی جان مردم به لب می‌رسد، «خیلی نصیحت‌شان کردم که مبادا بی‌نظمی و کتک‌کاری واقع شود.»

نماینده اعزامی هیچ‌کار نمی‌کند. البته در میهمانی‌های خوانین حاضر است. وکیل همدان در مجلس هم به دفاع از مردم به فعالیت می‌پردازد. خوانین و علمای همدان دست به کار می‌شوند که وکیل همدان را عوض کنند. به قول ظهیرالدوله «خوانین به بعضی از علما پول داده‌اند.» نماینده اعزامی تنها کاری که می‌کند این‌که از خوانین راجع به سهم آن‌ها می‌پرسد و دیگر هیچ. مدتی به‌همین منوال در بیم و امید می‌گذرد و در باره وضع گندم شهر، ظهیرالدوله چندین بار مستقیم و غیرمستقیم از بیان‌الملک می‌پرسد که تکلیف را روشن کند و او هم جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد. آنچه روشن می‌شود این‌که «آقا پول می‌خواهد، آن‌هم خدمت نکرده خدمتانه می‌خواهد، مضحک است.»^۱ البته این‌که نماینده اعزامی خدمتانه گرفت یا نه، اطلاع ندارم، ولی مدتی نمی‌گذرد که ظهیرالدوله معزول می‌شود. باری، برگردیم سر موضوع اصلی. شواهد و اسناد زیادی در دست است که بخش عمده مازاد تولید به جیب دولت

می‌رفته است. از یک سو، به‌صورت مالیات - رانت زمین‌های خالصه و دیوانی و از سوی دیگر به‌شکل مالیات از زمین‌هایی که در مالکیت خصوصی بودند. اشکال نامنظم دیگری هم بود که موجب می‌شد بخشی از مازاد سر از خزانه دولت یا جیب دولتمداران دریاورد. برای نمونه، مظفرالدین شاه چهار بزکوهی شکار کرد، «اتابک اعظم دوست اشرفی از برای ناز شصت تقدیم نمودند.»^۱ یا این‌که شاه به مهمانی می‌رفت، صاحب‌خانه و دیگر مهمانان پیشکش می‌دادند و صد البته اگر نمی‌دادند خوششان پای خودشان بود. در یکی از این موارد، کل پیشکشی که جمع شد «یازده هزار تومان بود.»^۲ البته دولتمداران هم از تقلید غافل نبودند. برای نمونه، «جناب جلالت مآب اجل فرمانفرما یک روز در تکیه‌ای که مشیرالملک شبیه تعزیه بیرون می‌آوردند تشریف فرما شدند و مشیرالملک یک طاقه شال ترمه و مبلغ یکصد تومان پیشکش ایشان نموده بودند. یک روز هم جناب جلالت مآب اجل فرمانفرما به حسینیه قوام‌الملک تشریف فرما شدند و نصیرالملک یک طاقه شال پیشکش نمودند. برای نمونه، یک روز هم جناب جلالت مآب اجل فرمانفرما به حسینیه قوام‌الملک تشریف فرما شدند و نصیرالملک یک طاقه شال پیشکش نمودند.»^۳ آنچه که نقل کردم بخشی از گزارش خفیه‌نویس بریتانیا در شیراز است در سال ۱۲۹۳ ه. و از این نمونه‌ها چه فراوان و مکرر بود.

نکته این است که این طاقه‌ها و یکصد تومان‌ها را که این حضرات مفت و مجانی و بی‌چشمداشت که نمی‌دادند. دادن این پیشکش‌ها و رشوه‌ها در واقعیت امر جواز غارتگری این دولتمداران بود که بعد چند و چندین برابر آن را از حلقوم دهقان و غیردهقان فلک‌زده ایرانی بیرون بکشند.

از آنچه که به‌دست دولت می‌رسید، بخش عمده آن صرف حفظ و نگهداری دوستونی می‌شد که استبداد ایران بر آن استوار بود. قسمت اعظم برای حفظ ارتش

۱. نظام‌السلطنه: خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، به کوشش معصومه مافی - منصوره اتحادیه،

تهران ۱۳۶۲، باب سوم، ص ۵۸۱. ۲. همان، ص ۶۷۱.

۳. سعیدی سرجانی (ویراستار): وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ایران، تهران،

۱۳۶۲، ص ۴۸.

هزینه می‌شد و همان‌طور که در جای دیگر دیدیم، وظیفه‌ای جز اجبار دهقان به پرداخت مالیات و دیگر باج‌ها نداشت. برای مثال، برای سال ۱۸۵۲ برآوردی در اختیار داریم که نشان می‌دهد که از کل هزینه دولت در آن سال که ۲۶۵۶۰۰۰ تومان بود، ۱۲۲۲۰۰۰ تومان یا ۴۶ درصد صرف اداره ارتش شد. حقوق تقاعد و دیگر پرداخت‌هایی که به وابستگان بوروکراسی حاکم می‌شد هم ۸۰۶۰۰۰ تومان، یا ۳۰ درصد از کل بود.^۱ عبرت آموز است در حالی که سهم دلقک‌های شاه ۹۶۴۰ تومان بود، بودجه دارالفنون ۷۷۵۰ تومان بود، یعنی ۲۵ درصد کمتر از پولی که خرج دلقک‌ها می‌شد.

در حالی که موجب سالیانه اهل قلم فقط ۱۸۱۱۰ تومان بود، اشراف و اعیان بیش از ۵ برابر، یعنی ۹۸۲۷۶ تومان سهم داشتند.^۲ ارتش اعمال زور می‌کرد و وابستگان تن‌پرور و مفت‌خوار استبداد هم ایدئولوژی‌سازان بوروکراسی حاکم بودند. با آنچه که از ساختار حکومتی ایران در آن دوره می‌دانیم، اگر جز این بود، عجیب بود که داستانش بماند.

ناگفته روشن است که خاصه خرجی‌های دیگری بود. مثلاً در ۱۳۰۷ هجری، وقتی که شماری از این دولتمداران در رکاب شاه از تهران خارج می‌شدند، معلوم می‌شود «ناصرالدین شاه قریب به ۵۰۰ زن را همراه داشت» که در سی کالسکه و هفت تخت روان حرکت می‌کردند.^۳ گفتن ندارد که هر کدام از این زن‌ها هم عمه خلوت خاص خود را داشتند.

زمینداران و تیولداران اگرچه گشادبازی‌های شاه و شاهزادگان را نداشتند، ولی مازادی که از تولیدکنندگان مستقیم می‌گرفتند، یا صرف مصارف لوکس و غیرضروری می‌شد و یا این‌که به صورت دینه درمی‌آمد و از گردش تولید کنار می‌رفت. هر آن‌گاه که مغضوب می‌شدند، این دینه‌ها در میان گریه و زاری صاحبان آن سرباز می‌کرد و به دست حاکم، شاهزاده و یا شاه می‌افتاد.

وقتی از مصرف غیرضروری سخن می‌گویم، منظور فقط خرید کالاها و وارداتی

و یا قالی و شال و ترمه نیست، هرچند در این مورد هم جالب است که برای مثال، فرمانفرما حتی کفش‌هایش را هم از پاریس وارد می‌کرد.^۱ از آن گذشته، چند زنی و دفتر و دستک این افراد هم بود که باعث افزایش هزینه‌های غیرلازم می‌شد. در اسناد خود فرمانفرما آمده است که کلاً ۷۰۱ نفر در خدمت او کار می‌کردند که از این تعداد ۷۴ نفر کلفت و ۷۳ تن نوکر بودند. وضعیت شغلی شماری دیگر را در زیر به دست می‌دهم:

فراش ۱۲ تن، باغبان ۲۲ تن، اتاقدار ۱۲ تن، کالسکه‌چی ۹ تن، لاله ۸ تن، آشپز ۸ تن، مهتر ۷ تن.

از این تعداد، ۲۱۵ تن در منزل شخصی او ساکن بودند و این رقم شامل ۴ عیال، ۱۱ فرزند و ۲۴ کلفت آقای فرمانفرما هم می‌شود.^۲ این جزئیات را به دست دادم تا حدودی معلوم شود بر سر مازاد چه می‌آمده است.

و اما از مقدار دینه‌ها در ایران. به‌عنوان یک عمل مخفی برای کتمان ثروت، ارائه داده‌های آماری در این باره غیرممکن است، ولی با بررسی شواهدی که در دست داریم به یک تصویر کلی می‌توان رسید. دبلیو. ب. سلیبی که در ۱۸۴۲ از شوشتر می‌گذشت و مدتی در آن سامان توقف داشت، نوشت که معتمدالدوله حاکم ایالت، پس از این‌که از زعمای شهر شوشتر پیشکش‌های کلان گرفت (چه به صورت نقد و چه اسب و قاطر و هر شیئی ارزشمند دیگر) یک روز قبل از ترک شهر به سوی اصفهان، یکی از خوانین را به‌حضور خواست و به او اطلاع داد که می‌خواهد زمین‌های بین رود کارون و کانال آب گرگر را به او اجاره بدهد و مقدار اجاره را هم معلوم کرد و از خان محلی خواست که باید ظرف سه روز آینده اجاره دوسال را پیش بپردازد. مقدار اجاره به عقیده سلیبی به مراتب بیشتر از درآمد احتمالی آن منطقه بود، با این‌همه معتمدالدوله با چنان جلال و جبروتی دستور داد که خان محلی به هر جان‌کندنی بود منبع را تهیه کرد و تحویل داد، ولی چیزی نگذشت که معتمدالدوله اجاره سال سوم را طلب کرد و آن را هم گرفت.^۳ او ادامه می‌دهد که با توجه به تکرار

۱. فرمانفرما: سیاق و معیشت در عهد تاجار، سیاق اول، حکمرانی و ملکداری، مجموعه اسناد، به کوشش منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۲، ص ۶۸. ۲. همان، صص ۱۵۹-۱۵۴. ۳. دبلیو. ب. سلیبی: «خاطرات مسافرت از کارون و رودخانه دزفول و کانال آب گرگر به شوشتر»، مجله

۱. فریدون آدمیت: امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸، صص ۲۸۰-۲۷۷.

۲. همان، ص ۲۹۳.

۳. ابوالقاسم نفضلی: روستای امامه و ایس‌الدوله، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۹.

حوادثی این چنین است که در این کشور «مالکیت افراد امنیتی ندارد و عدم امنیت مالکیت موجب می‌شود که تاجر تجارت نکند، کشتکار کشت نکند و صنعتکار صنعتش را بسط ندهد...»^۱

در موردی دیگر، حدوداً ۳۵ سال بعد، حاج سیاح از فارس گزارش نمود که: «معمدالدوله [عموی ناصرالدین‌شاه] از حاجی مشیرالملک ۱۲۰۰۰۰ تومان و ۱۲۰ قاطر گرفته پول‌ها را به آن‌ها بار کرده، یکصد و بیست طاقه شال کشمیر هم گرفته روی بارها کشیده برای شاه به تهران فرستاده غیر از آنچه برای خود گرفته... از حاجی میرزا محمد معدل‌الملک هم ۱۴۰۰۰ تومان گرفته...»^۲

در اواخر قرن نوزدهم هم از امین‌الضرب به بهانه یا به جرم تقلب در ضرب پول ۸۰۰۰۰۰ تومان جریمه گرفتند.^۳ همان‌طور از آقا کوچک نامی هم ۱۵۰۰۰۰ تومان گرفتند.^۴ تردیدی نیست که وجود چنین منابعی خود دلیل وجود انباشت «ثروت» در ایران است، ولی از سوی دیگر در این هم تردیدی نیست که این «ثروت» ثروتی نیست که بتواند در جریان تولید به کار بیفتد. این ثروت، به یک تعبیر ثروت احتکار شده و از گردش تولید بیرون برده شده است و به همین دلیل، تأثیرش بر فرایند تولید و بازتولید ثروت در اقتصاد فقط می‌تواند مخرب و بازدارنده باشد.

نوع دیگری هم از دینه‌سازی صورت می‌گرفته است. استاک که در ۱۸۸۱ شش ماهی در ایران بود، در سفرنامه‌اش نوشت آنچه که برای نمونه در سال‌های قحطی ۷۲-۱۸۷۰ «به‌زور سرنیزه از مردم بیچاره گرفتند صرف اماکن متبرکه کربلا و کاظمین شده است.»^۵ در همین باره بد نیست از سند دیگری نقل کنیم که در آن آمده است: «مسجد امام [رضا] احتمالاً زیباترین مسجد دنیا است. گنبد و دوتا از مناره‌ها تماماً از طلا ساخته شده‌اند. همان‌طور که در ورودی به صحن. این در با

انجمن سلطنتی جغرافیایی (Journal of the Royal Geographical Society)، ۱۸۴۴، ص ۲۳۳.

۱. همان، ص ۲۳۴.

۲. محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۶.

۳. وی. ا. کوسالوفسکی: خاطرات...، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۳.

۴. دلبیو. ام. فلور: «تجار در ایران زمانه قاجار»، در Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft، ۱۹۷۶، ص ۱۱۶.

۵. ای. استاک: شش ماه در ایران، ج اول، لندن، ۱۸۸۲، صص ۴۹-۴۸.

قطعات بزرگ یا قوت هم ترفین شده است...»^۱

مدتی بعد در ۱۸۹۴ ناظر دیگری تخمین زده است که «گنجینه مسجد امام کربلا و نجف، بدون محاسبه ارزش تزیینات داخلی و جواهرکاری داخلی آن حدوداً ۳۰ میلیون لیره ترک ارزش دارد. طلاکاری مسجد علی (ع) در نجف، بنا به روایت برای نادرشاه ۳۰۰ هزار لیره ترک خرج داشته است. طلاکاری مسجد حسین (ع) در کربلا و مسجد امام موسی (ع) در کاظمین به ترتیب ۱۰۰ هزار لیره ترک و ۶۰ هزار لیره ترک خرج برداشته‌اند. بخش اعظم این گنجینه‌ها از ایران آمده است...»^۲

ما نمی‌دانیم که به‌واقع چه بخشی از ایران آمده است، ولی براین باوریم، همان‌طور که خود نویسنده هم اظهار داشته است، بخش اعظم آن می‌بایست از ایران آمده باشد که بیشترین درصد جمعیت شیعه را داشت. به‌هر ترتیب، بازای نرخ مبادله‌ای که در ۱۸۹۴ رایج بود، مقدار کل این گنجینه‌ها ۱۵۰ میلیون تومان می‌شود. برای این که اهمیت این رقم را درک کنیم بد نیست بگوئیم که کل درآمد دولت فخریه ایران، از جمله درآمد گمرکات، در سال‌های ۱۸۹۰ فقط ۶ تا ۶/۵ میلیون تومان بوده است.^۳ از سوی دیگر، این را نیز می‌دانیم که ایران در قبل و بعد این دوره، نه طلا تولید می‌کرد و نه نقره، و بعلاوه در دوره مورد بحث هم طلا و نقره وسیله عمده حل و فصل معاملات تجاری بود. به این ترتیب، خارج کردن این همه طلا و نقره از ایران فقط می‌توانست موجب کندی سیر فعالیت‌های اقتصادی بشود، چون هزینه کردن وسیله مبادله به این نحو فقط می‌تواند آن وسیله مبادله را به‌عنوان وسیله مبادله نفی کند، که کرد. طلای مانده به‌روی گلدسته‌ها و گنبدها، هرچه که بود و هر مقدار هم که زیبا بود، دیگر وسیله مبادله نبود. به این ترتیب، اگرچه داده‌های آماری ما کافی نیست، ولی تردید نداریم - همان‌گونه که اشاره کردیم - مقیاس احتکار ثروت در ایران، به شکل‌های مختلف، چشمگیر بوده است که به‌نوبه خود موجب کندی رشد نیروهای مولد می‌شده است و چون در تولید هم به کار نمی‌افتاد، نتیجتاً نمی‌توانست موجب تسهیل پیدایش کارگاه‌ها و یا مزارع بیشتری بشود که

۱. ای. ب. استویک: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۶۳، جلد ۷۰.

۲. اچ. ال. رابینو: «تجارت ایلات کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۳. ام. دوراند: «گزارشی در باره وضعیت ایران»، اسناد محرمانه، شماره ۶۷۰۴، ۱۸۹۵، ص ۳۷.

بخواهند و بتوانند شرایط را برای کالا شدن نیروی کار آماده کنند. در وضعیتی که بر ایران حاکم بود پول عمدتاً ارزش مصرف احتکار شده بود و به عنوان یک وسیله برای «اندازه گیری ارزش و به عنوان معیار مبادله» به کار گرفته نمی شد. به سخن دیگر و به تعبیر مارکس «طلا و نقره» خود بیان اجتماعی ثروت شدند.^۱

هرچه که مقیاس واقعی احتکار ثروت در ایران باشد، از سوی دیگر برای تأمین مالی اضافه واردات مبلغ قابل توجهی طلا و نقره از ایران صادر می شد که به سهم خویش بر اقتصاد ایران تأثیرات مخربی داشت. باید یادآوری کنیم که در طول دوره مورد بررسی (غیر از اواخر قرن) پول کاغذی در ایران نداشتیم. به هر ترتیب، براساس اسنادی که در اختیار داریم، می توان گفت که برای مثال در فاصله سال های ۱۸۲۷-۱۸۱۰ مجموعاً ۹۵۰۰۰۰۰ پوند طلا و نقره از ایران به هندوستان صادر شد. این رقم میزان طلا و نقره صادراتی به کلکته را شامل نمی شود. در این مورد اطلاعات آماری برای همه این سال ها در دست نداریم، ولی آمارهای رسمی دولت هند نشان می دهد که در طول ۲۷-۱۸۲۱ مجموعاً ۷۹۴۰۰۰ پوند طلا و نقره به کلکته صادر شده است که متوسط سالیانه ای معادل ۱۱۳۵۰۰ پوند می شود.^۲ اگر این متوسط سالیانه را برای سال های ۱۸۲۰-۱۸۱۰ هم صادق بدانیم، در آن صورت کل صادرات طلا و نقره از ایران به هندوستان در طول سال های ۱۸۲۷-۱۸۱۰ رقمی معادل ۱۱۵۰۰۰۰۰ پوند می شود که متوسط سالیانه ای معادل ۶۴۰۰۰۰۰ پوند از آن به دست می آید. البته این رقم شامل صدور طلا و نقره به هندوستان است و برای تکمیل تصویر باید صادرات طلا و نقره به اروپا را هم به آن بیافزاییم. اطلاعات آماری ما راجع به صدور طلا و نقره از طریق ترکیه بسیار ناچیز است، ولی در ۱۸۴۹ گودل مدعی شده است که کسر موازنه تجارت ایران با اروپا از طریق ترکیه سالیانه معادل ۱۴ میلیون فلورین (۱۴۰۰۰۰۰ پوند) است که «با خروج پول از ایران تأمین می شود.» همو کل طلا و نقره صادراتی از ایران را در فاصله سال های ۱۸۴۸-۱۸۴۳ معادل ۳۵۳ میلیون پیاستر ترکیه تخمین زده است که براساس نرخ

مبادله آن سال ها معادل ۳۲۰۰۰۰۰ پوند می شد. جدول زیر نشان دهنده صادرات طلا و نقره از ایران به اروپا از طریق ترکیه است.^۱

صادرات طلا و نقره از ایران به اروپا از طریق ترکیه

سال	پیاستر ترکیه	پوند استرلینگ
۱۸۴۲	۳۶۰۰۰۰۰۰	۳۲۴۰۰۰
۱۸۴۴	۴۵۰۰۰۰۰۰	۴۰۵۰۰۰
۱۸۴۵	۶۳۰۰۰۰۰۰	۵۶۷۰۰۰
۱۸۴۶	۵۸۵۰۰۰۰۰	۵۲۶۵۰۰
۱۸۴۷	۷۸۷۵۰۰۰۰	۷۰۸۷۵۰
۱۸۴۸	۷۲۰۶۰۰۰۰	۶۴۸۵۴۰

گودل افزوده است که این ارقام تصویر کاملی از صدور طلا و نقره از ایران از این مجرایه دست نمی دهد.^۱ البته گفتنی است که در طول نیمه اول قرن نوزدهم، تجارت ایران و روسیه به نفع ایران مازاد نشان می داده است و در نتیجه محتمل است که بخشی از طلا و نقره دریافتی از روسیه یا به ترکیه و یا به هندوستان صادر می شده است. براساس آمارهای رسمی دولت روسیه، متوسط سالیانه این مازاد برای سال های ۵۰-۱۸۳۰ رقمی معادل ۳۳۷۵۰۰۰ روبل (معادل ۵۳۵۰۰۰۰ پوند) بود.^۲ به این ترتیب، مادام که این مازاد از تجارت ایران و روسیه می رسید، صدور طلا و نقره به هندوستان یا ترکیه با همه مضراتی که برای اقتصاد ایران داشت، باز قابل تحمل بود یا می توانست باشد، ولی به چند دلیل اوضاع در نیمه دوم قرن و مخصوصاً در اواخر قرن تغییر کرد: اولاً، مازاد تجارت با روسیه رفته رفته کاهش یافت و سرانجام به کسری موازنه تجارتی دگرسان شد. در فاصله سال های ۱۹۰۰-۱۸۹۰ مازاد تجارت به طور متوسط

۱. همان، ص ۶۲۲.

۲. آر. گودل: تجارت طرابوزان در سال های ۱۸۴۰، وین، ۱۸۴۹، بخشی از این کتاب به انگلیسی در کتاب زیر آمده است: چارلز عبوی: تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰، ۱۹۷۱، ص ۱۰۴.
 ۳. نگاه کنید به م. انتنر: مناسبات تجارتی ایران و روسیه، فلوریدا، ۱۹۶۵، صص ۱۰-۹.

۱. مارکس: سرمایه، ج اول، صص ۳۱-۱۳۰.

۲. نگاه کنید به هیث تجارت: «تجارت سنگ های قیمتی»، اسناد پارلمانی، ۱۸۳۱XB، صص ۳۱-۶۳۰.

سالی ۲۱۴۰۰۰ روپل بود، ولی برای سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۰ ایران در تجارت خود با روسیه به‌طور متوسط سالی ۱۷۲۰۰۰۰ روپل کسری داشت. برای سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۰ کسری سالیانه به‌طور متوسط معادل ۱۳۱۲۵۰۰۰ روپل بود.^۱

ثانیاً، در اواسط دهه ۶۰ بیماری کرم ابریشم تولید ابریشم ایران را از بین برد و به این ترتیب ایران یکی از ارقام عمده صادراتی خود را از دست داد. با وجود این، یادآوری این نکته لازم است که ایران بر واردات خود کنترلی نداشت، یعنی نگذاشتند که داشته باشد. از یک سو، به علت ادغام هرچه افزون‌تر در نظام سرمایه‌داری جهانی، صنایع دستی ایران با سرعت بیشتری از میان می‌رفت و نیاز به واردات اقلامی چون منسوجات، قند و شکر روز به‌روز بیشتر می‌شد، و از طرف دیگر محدودیت عهدنامه‌های گوناگون هم بود که دست دولت ایران را برای کنترل واردات، اگر چنین اهدافی می‌داشتند، می‌بست. بنابراین، کاملاً محتمل است که واردات با سرعتی بسیار بیشتر از صادرات ایران افزایش یافته باشد.

ثالثاً، در ارتباط با صدور طلا و نقره، به‌عنوان کشوری که هیچکدام را خود تولید نمی‌کرد، ظرفیت ایران برای ادامه آن به‌شدت کاهش یافته بود و نمی‌توانست هم ادامه یابد. بررسی مفصل پیامدهای ناگوار چنین وضعیتی از حوصله این فصل بیرون است، همین قدر کافی است گفته شود که برای نمونه کنسول راس در ۱۸۷۷ گزارش کرده است که «طلا کاملاً ناپدید شده است، نقره هم دارد ناپدید می‌شود و پول مسی به‌زحمت گیر می‌آید...»^۲ برای روشن‌تر شدن موضوع، این اظهارنظر را با نقل قول زیر از گزارش آقای بونهم که در ۱۸۴۰ از تبریز فرستاد، مقایسه می‌کنیم: «تولید روزافزون ابریشم گیلان و دریافتی‌های قابل توجه برای صادرات به روسیه موجب شده است که خروج طلا از ایران سالیانه کاهش یابد.»^۳ کمیابی طلا را در ایران از منابع دیگر هم می‌توان دریافت. برای نمونه، کنسول سایکس گزارش کرده است که «یک تومان نقره معادل ده قران است، ولی یک تومان طلا [که آن هم می‌بایست ده قران

می‌بود] معادل ۲۲ قران است.»^۴ کمبود طلا و نقره موجب کاهش ارزش پول مسی می‌شد و برای اکثریت جمعیت ایران، کاهش ارزش پول مسی برآستی فاجعه‌آمیز بود، چون به این ترتیب قدرت خرید آن‌ها کاهش می‌یافت. در این مورد، کنسول کمبال گزارش کرده است که در دهه آخر قرن «پول‌های مسی به آن حدی ارزش خود را از دست داده‌اند که ۴۰ سکه ۲ شاهی معادل یک قران است، در حالی که باید فقط ده سکه ۲ شاهی باشد.»^۵ کاهش قدرت خرید اکثریت مردم کشور که مصرف‌کنندگان عمده سکه‌های مسی بودند، به‌نوبه خود باعث رکود تجارت شد؛ نکته‌ای که از دیدگان تیزبین کنسول‌های بریتانیا پوشیده نماند.^۶

دو عاملی که مختصراً بحث کردیم، دفرینه‌سازی طلا و نقره از یک سو و صدور طلا و نقره از سوی دیگر، موجب شد که پول ایران (قران) به‌طور روزافزونی ارزش خود را از دست بدهد. برای نمونه، در حالی که در ۱۸۰۹ هر «قران معادل یک پوند بود، در حول و حوش مشروطه این رقم به‌طور متوسط ۶۰ قران بازای هر پوند بود.»^۷ چنین کاهش ارزشی موجب سرعت گرفتن تورم در اقتصاد ایران شد که باری دیگر بود بر دوش تولیدکنندگان مستقیم و دیگر زحمتکشان جامعه.

از طرف دیگر، خودسرانه بودن اخذ مازاد، همان‌گونه که در فصل چهارم دیدیم و کمبود سرمایه‌گذاری که پیامد انکارناپذیر همان استبداد لجام‌گسیخته بود، باعث تداوم عقب‌ماندگی کشاورزی ایران گشت. به این ترتیب، مگر در مواردی که طبیعت خواسته و آمال خود را تحمیل می‌کرد، هیچ‌گونه تخصیص منطقه‌ای شکل نگرفت که به‌نوبه خود موجب کندی مبادله بین مناطق مختلف شد. مبادله‌ای که لازمه رسیدن و دست یافتن جامعه به یکی از دو پیش‌شرط پیدایش مناسبات سرمایه‌داری، یعنی انباشت سرمایه پولی بود. به سخن دیگر، اگر سرمایه پولی می‌بایست انباشت می‌شد که در قدم بعدی برای رشد هرچه بیشتر خود نیروی کار را به خدمت بگیرد، همان‌طور که ملاحظه شد بر سر راه چنین انباشتی موانعی وجود داشت. به این ترتیب،

۱. بی. ام. سایکس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.
 ۲. سی. ای. کمبال: «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.
 ۳. ام. جی. مید: «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.
 ۴. سی. عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، صص ۴۵-۳۴۲.

۱. همان، صص ۹-۱۰.

۲. ای. سی. راس: «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۸، جلد ۸۴.

۳. بونهم: «تجارت تبریز در ۱۸۳۹-۴۰»، اسناد وزارت امور خارجه، ۶۰-۷۵، F.O.

مواعی که بر مکانیسم‌های درونی اقتصاد ایران حکمفرما بود، نمی‌توانست رشد مناسبات اقتصادی ایران را با دنیای خارج گنجد نکند، چون ایران بازای واردات روزافزون کالاهای زیادی برای عرضه کردن نداشت. البته در اواخر قرن صادرات قالی تا حدودی از فشارها کاست که داستانش را در جای دیگر به تفصیل گفته‌ام.

خودسرانه بودن نظام مالیاتی که پیامد استبداد سیاسی حاکم بود، با از بین بردن انگیزه‌های فردی و شخصی مخصوصاً در شرایطی که هیچ‌گونه نهادهای اجتماعی برای مصرف مازاد وجود نداشت، موجب کندی رشد تولید شد. بعضی از ناظران عدم علاقه تولیدکنندگان مستقیم را برای افزایش تولید در چنین وضعیتی نشانه عقب‌ماندگی و یا غیرعقلانی بودنشان دانسته‌اند، ولی واقعیت امر این است که در چنان شرایطی افزایش تولید نمی‌توانست عقلانی باشد. کی‌نیر یکی از ناظران در اوایل قرن نوزدهم در این خصوص گفتار نغزی دارد: «... زارع زمین ندرتاً از نتیجه کار خود بهره‌مند می‌شود. زمین و خانه‌اش ممکن است توسط دارنده هر مقام ناچیزی حتی غارت شود و زارع و خانواده‌اش هر آن ممکن است سرمایه ناچیزی را که دارند از دست بدهند و به فلاکت و گدائی دچار شوند. مناطق بسیار حاصلخیزی که در تحت حکومت یک سلطان عاقل و نیکوکار می‌تواند زحمات کشتکاران را قدر شناسد، رها می‌شود و عاقل و باطل می‌ماند و کشت نمی‌شود...»^۱

در جامعه‌ای که «قوانین» خودسرانه تعیین می‌شود، هر کاهشی در کل تولید به بهره‌کشی بیشتر از آن‌هایی منتهی می‌شود که در فرایند تولید باقی مانده‌اند. دلیل این امر هم آن است که مستبدان حاکم به این ترتیب می‌کوشند که کاهش دریافتی‌های خویش را با اخذ مقدار بیشتری از آنچه که تولید می‌شود درمان کنند. اما چنین اقدامی سرانجامی جز کاهش بیشتر تولید به دنبال نخواهد داشت و این‌گونه است که دور و تسلسل فقهرابرنده‌ای به کار می‌افتد که سرانجام با سرنگونی مستبد موقتاً متوقف می‌شود. همان ناظر افزوده است: «... مالیات‌های گزافی که بر تولیدکنندگان وضع می‌شود با چنان خشونت و وصول می‌شود که این فلک‌زده‌ها را از خانه و کاشانه‌شان فراری می‌دهد. در ایران چشم از دیدن دهکده‌های متروکه خسته می‌شود...»^۲

البته موقعیت دارندگان مقام و حاکمان محلی هم چندان امنیتی نداشت. هلمز، یکی دیگر از ناظران قرن نوزدهم در سال‌های ۱۸۴۰ نوشت: «از آنجایی که به یک حاکم ندرتاً اجازه داده می‌شود که بیش از دو سال در مقامش باقی بماند، او هم علاقه‌ای به علائق مردم منطقه خویش ندارد و همه وقت او صرف ثروت‌اندوزی به ضرر همین مردم می‌شود...»^۱

در همان سال‌ها، ناظر دیگری نوشته است: «حاکم فارس که چندماه قبل با پرداخت ۶۰۰۰۰ تومان منصوب شده بود، برکنار شده است. او بلافاصله پس از انتصاب اخاذی را شروع کرد...»^۲

البته مشکلات فقط به آنچه که گفتیم خلاصه نمی‌شود. ناچیز بودن انباشت سرمایه پولی، که در نهایت امر به معنی شکل نگرفتن یا بدوی بودن طبقه متوسط (بورژوازی) ایران بود، دلایل دیگری هم داشت. به چندتایی از این دلایل، فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

الف (تکلیک‌های بدوی و ایستای تولیدی در کشاورزی، که نتیجه مصرف غیرمولد مازاد تولید در ایران بود و به همین دلیل هم تداوم یافت.

ب (رکود مبادله بین مناطق گوناگون، برای نمونه شهر و روستا و همچنین یک منطقه با منطقه دیگر که موجب گشت که واحدهای تولیدی کوچک بمانند و نتیجتاً از مزایای تولید به مقیاس بزرگ بهره‌برداری نشود. از جمله دلایل رکود مبادله، خودسرانه بودن نظام مالیاتی بود.

پ (رقابت خارجی و فعالیت‌های تجار خارجی که موجب تضعیف بخش غیرکشاورزی شد. به گوشه‌هایی از این موقعیت در فصل دوازدهم خواهیم پرداخت.

ت (فقدان قوانین مدون در حمایت از مالکیت خصوصی. به سخن دیگر، به‌رسمیت شناختن مالکیت خصوصی در ایدئولوژی (چه در ایدئولوژی سلطنت و چه در اسلام) و نادیده گرفتن چنان تقدسی در عمل. براین اساس می‌توان گفت که در نتیجه این عوامل و به‌ویژه عقب‌ماندگی نیروهای مولد در اقتصاد ایران در این دوره بازار عمدتاً محلی باقی ماند و به این ترتیب، فضا برای انباشت سرمایه تجاری که

۱. جی. ام. کی‌نیر: خاطرات جغرافیایی امپراتوری ایران، لندن، ۱۸۱۳، ص ۳۷.

۲. همان، صص ۹۲-۹۳.

۱. دبلیو. آر. هلمز: طرح‌هایی از سواحل بحر خزر در ۱۸۴۳، لندن، ۱۸۴۵، ص ۱۲.

۲. ک. ای. ابوت: نامه مورخه ۳۰ سپتامبر ۱۸۴۴، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۰۷-۶۰، F.O.

نتیجه رشد تجارت است، محدود گشت و صاحبان این سرمایه تجاری، به عبارت دیگر، بورژوازی تجاری ایران ضعیف باقی ماند. قبل از این که به جنبه‌های دیگری پردازیم، بد نیست از طبقه تجار یا بورژوازی تجاری تعریفی به دست بدهیم.

طبقه تجار یا بورژوازی تجاری آن گروه افرادی هستند که صاحب پول (سرمایه تجاری) اند و با هدف مشخص سود وارد مبادله می‌شوند. سودی که در نهایت امر موجب انباشت بیشتر سرمایه تجاری می‌شود. در این جا به منشاء این سود نمی‌پردازیم، چون در مراحل تاریخی مختلف، منشاء مختلف دارند. به طور خلاصه، تاجر در وهله اول کالا می‌خرند، برای این که بفروشند و از این فرایند مازاد مستر کالا را به صورت پول تحقق بخشند و تصاحب کنند. با این تعریف از بورژوازی تجاری، لازم به یاد آوری است که بخش اعظم از آن جماعتی که معمولاً در نوشته‌ها و پژوهش‌ها «تجار» لقب می‌گیرند، در واقعیت امر زمینداران و تیولدارانی هستند که به دلایلی متفاوت وارد فرایند مبادله می‌شوند. به این معنی، که این جماعت نه ضرورتاً برای تحقق سود، به معنای دقیق آن، بلکه برای تحقق ارزش کل «کالائی» که در تملک دارند و در واقع به صورت رانت یا مالیات به جیب زده‌اند، وارد مبادله شده‌اند. به عبارت دیگر، آنچه که در نوشته‌های مربوط به اقتصاد ایران در این دوره، «تجار» لقب می‌گیرند، در بادی امر، نه دارندگان پول بلکه دارندگان کالائی هستند که باید مبادله شود. ناگفته روشن است که در دوره مورد بررسی ما، تولید غالب در ایران، تولید کالائی، یعنی تولید برای بازار نیست، بلکه آنچه که مازاد بر مصرف است شکل و شمایل کالائی می‌گیرد.

در تأیید آنچه که گفته‌ایم بد نیست اشاره کنیم که مثلاً برادران طومانیانس که احتمالاً به استثنای امین‌الضرب «از دیگران ثروتمندتر بوده و تجارتشان از هر تاجر دیگر ایرانی بیشتر بوده است»، با این همه بخش عمده سرمایه‌شان ریشه نه در مبادله بلکه در زمین داشت؛ در باره‌شان گفته شده است: «... تجارت صادراتی‌شان به روسیه بسیار عظیم است... بخش عمده مواد صادراتی در زمین‌های خودشان در آذربایجان که بسیار هم گسترده است، کشت می‌شود...»^۱

۱. اچ. پیکو: «یادداشت‌هایی در باره زندگی‌نامه خاندان سلطنت، نجبا، تاجر و روحانیون»، اسناد محرمانه، شماره ۷۰۲۸، ۱۸۹۷، ص ۶۷.

همچنین در باره برادران آرزومانیانس که از نظر ثروت چهارمین تاجر تهران بودند، آمده است: «تجارتشان تقریباً بالکل صادرات است... آن‌ها مالک زمین‌های زیادی هستند، ولی سرمایه نقدی‌شان زیاد نیست...»^۱

به عقیده صاحب این قلم، آنچه در ایران مشاهده می‌کنیم این است که بخش عمده‌ای از مواد اولیه‌ای که در دهات این جماعت تولید می‌شده صادر می‌شده است. به دیگر سخن، ما در ایران با جریان کالائی روبه‌رو هستیم، در حالی که لازمه پیدایش و رشد بورژوازی تجاری جریان پول است. در ایران در مورد اکثریت تاجر وضع به این صورت بود که آن‌ها ابتدا می‌بایست می‌فروختند تا در مرحله بعدی با پولی که به دست می‌آوردند، خرید کنند. در حالی که لازمه انباشت سرمایه پولی این است که تاجر اول می‌خرد تا در مرحله بعدی با قیمت افزون‌تری بفروشد و مابه‌التفاوت، پس از کسر هزینه‌های مبادله، سودی می‌شود که بر سرمایه تجاری می‌افزاید. آنچه را که ما گردش کالائی خوانده‌ایم، یعنی وضعیتی را که به نظر می‌رسد در ایران وجود داشت، می‌توان به این شکل هم نشان داد:

کالا ← فروش ← پول ← خرید ← کالا : کالاهائی که برای مصرف خریداری می‌شوند.
 دینه‌سازی : مصرف به تعویق افتاده، مصرف در آینده.
 در حالی که در جریان پولی، که برای رشد سرمایه تجاری لازم است ما با وضعیت زیر روبه‌رو هستیم.

پول ۱ ← خرید ← کالا ← فروش ← پول ۲ (پول ۱ = پول ۲ + سود)

در جریان کالائی، پول به عنوان ابزاری برای جریان کار عمل می‌کند، در حالی که در جریان پولی امکان دستیابی به سود شرط ضروری تکمیل مبادله‌ها است. هیچ صاحب پولی حاضر نخواهد بود که یک مقدار مشخص پول را با کالا معاوضه کند تا سرانجام به همان مقدار پول اول دست یابد.

تفاوتی که بین این دو نوع مبادله وجود دارد معمولاً به وسیله بسیاری از

پژوهندگان تاریخ اقتصادی ایران نادیده گرفته می‌شود. در حالی که به گمان ما وجود و تداوم چنین وضعیتی در ایران است که برای مثال به بروز موقعیتی منجر می‌شود که مثلاً رئیس هیئت تجارت تهران در اواسط سال‌های ۱۸۹۰ شخصی بوده است که حاجی ملک‌التجار نام که «... تجارتش بسیار ناچیز است، حتی می‌شود گفت تجارت نمی‌کند، اما زمیندار معتبر است...»^۱ وضعیتی که با بیش و کم تفاوتی در دیگر نقاط هم وجود داشت. مثلاً رئیس «کمپانی تجاری فارس» زمیندار بزرگی بوده است به نام آقا شیخ عبدالقاسم و همچنین رؤسای تجار تبریز و اصفهان هم همانند دیگر همکاران در تهران و فارس زمیندار بودند تا تاجر به معنای دقیق کلمه.^۲

گفتیم که به دلایل مطرح شده، «تجار» ایران سرمایه قابل توجهی نداشتند. براساس اطلاعات مندرج در یک سند محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا، در نیمه دهه ۱۸۹۰ از ۲۸ تاجر مقیم تهران که سرمایه‌ای بیش از ۱۰۰۰۰۰ تومان (۲۰۰۰ پوند) داشتند، ۱۱ تن عمدتاً صرافی می‌کردند و ۹ تای دیگر هم عمدتاً زمیندار و ملاک بودند و تجارت برایشان در درجه دوم اهمیت قرار داشت.^۳

علاوه بر آنچه که گفتیم، باید مجدداً بر تأثیر چشمگیر عدم امنیت مالکیت در شکل‌گیری بورژوازی تجاری و انباشت سرمایه تجاری تأکید کنیم. تردید نداریم که چنین عدم امنیتی، مانع اصلی دگرسان شدن ثروت به سرمایه بود و بی‌افزائیم که از نظر ما تفاوت این دو این است که سرمایه موجبات انکشاف بیشتر خویش را فراهم می‌کند. شواهد بسیاری از ناظران قرن نوزدهم در دست است که بر اهمیت و تأثیر ناامنی انگشت نهاده‌اند، ولی داستانی که از فریزر نقل شده است جالب و خواندنی است. او در یکی از سفرهایش به ایران، در اوائل سال‌های ۱۸۴۰، در یکی از شهرها که نامش را نمی‌آورد اقامت می‌کند و خانه‌ای می‌گیرد. پس از چند صبحی متوجه می‌شود که از خانه همسایه صدای کتک زدن مستمری آید و شخصی دائماً فریاد می‌زند «امان، امان، خدا شاهد است که من چیزی ندارم.» کنجکاو ای اوتحریک می‌شود. پس از پرس و جو درمی‌یابد که شخص همسایه تاجر ثروتمندی است که از افراد دور و بر حاکم فهمیده است که حاکم برای ثروت او نقشه کشیده است. به این

لحاظ تاجر شخصی را استخدام کرده است که او را هر روز کتک می‌زند که شاید او عادت کند و بتواند از پس شکنجه‌های حاکم برآمده و محل اختفای نقدینه‌های خود را لو ندهد. برای این منظور، فردی که استخدام شده است، به تاجر روزی ۱۰۰۰ ضربه شلاق می‌زند.^۱ در چنین شرایطی، طبیعی است که تاجر و به‌طور کلی صاحبان مازاد سرمایه‌گذاری نکنند. چون عیان شدن ثروت در بسیاری از موارد مساوی با مصادره آن توسط صاحبان قدرت بود.

نزدیک به سی سال بعد، یکی دیگر از ناظران، کنسول تامسون پس از اشاره به چند حرکت ناموفق برای ایجاد کارخانه متذکر شده است که تشکیل «شرکت سهامی» ممکن است نتایج بهتری بدهد، ولی «... در حال حاضر در این کشور هیچ امنیتی برای مالکیت خصوصی وجود ندارد و افراد بومی به این دلیل پول خود را به‌خطر نمی‌اندازند. تشکیل این نوع شرکت‌ها به زعامت خارجی‌ها را هم دولت ایران اجازه نمی‌دهد...»^۲

علاوه بر این عوامل، دو عامل قدرتمند دیگر هم وجود داشتند که باعث کندی انباشت سرمایه تجاری و در نتیجه، کندی شکل‌گیری بورژوازی کاری در ایران بودند.

اولاً، شواهد موجود قرن نوزدهم نشان می‌دهد که در رقابت با کالاهای وارداتی، صنایع دستی ایران از بین رفتند و وضعیت هم طوری نبود که صنایع کارخانه‌ای در ایران شکل بگیرد. به این ترتیب، شهرها در ایران برخلاف وضعیتی که شهرها برای نمونه در عصر فتودالی اروپا داشتند، مأمن و پناهگاه زارعان فراری نبودند که در واقع نطفه طبقه کارگری شدند که سرمایه‌سالاری، پس آنگاه به بهره‌کشی از نیروی کارشان جان گرفت. در ایران، به دلیل نبودن چنین موقعیتی در شهرها، زارعان فراری و از بند زمین رسته، نه در شهرهای ایران بلکه عمدتاً به شهرهای جنوبی روسیه [قفقاز] مهاجرت می‌کنند و آنچه که از نیروی کارشان انباشت می‌شود در خارج از اقتصاد ایران و به نفع بورژوازی غیرایرانی (روسی) انباشت می‌شد.

۱. جی. ب. فریزر: گزارش توصیفی و تاریخی از ایران، نیویورک، ۱۸۳۳، صص ۲۲۷-۲۲۶.

۲. آر. اف. تامسون: «تجارت ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۸۶۴، جلد ۶۱.

۱. همان، ص ۶۵. ۲. همان، صص ۷۲ و ۹۰ و ۱۱۵.

۳. همان، صص ۶۸-۶۳.

ثانیاً، شواهدی در دست است که در اغلب شهرهای مهم ایران تجارت خارجی عمدتاً در کنترل تجار غیرایرانی بوده است. به این ترتیب، این تجار ایرانی نبودند که از افزایش واردات به‌طور عمده بهره‌مند می‌شدند. برای مثال، کنسول جونز از تبریز گزارش کرده است که تجارت منسوجات پنبه‌ای از اروپا که به‌طور متوسط $\frac{2}{3}$ واردات ایران از اروپا بود «تقریباً کاملاً در انحصار سه یا چهار شرکت یونانی است که مرکزشان در منچستر است»^۱ آقای ناپیر هم در همان سال‌ها از مشهد گزارش نموده است که «اگرچه عجیب است، ولی تاجران عمده مشهد همه خارجی هستند»^۲ مک‌کلین در ۱۹۰۴ از بوشهر نوشته است که تجارت با بریتانیا «عمدتاً دست شرکت‌های انگلیسی مقیم بوشهر است»^۳ و همو وقتی که از تجارت برنج که از سواحل خزر به روسیه صادر می‌شد، صحبت می‌کند نوشته است که «این تجارت عمدتاً در دست تجار ارمنی روسی است» و در مورد صادرات ابریشم هم نوشته است که شماری از شرکت‌های اروپایی (عمدتاً فرانسوی، ایتالیایی و یونانی) به این بخش از تجارت هم علاقه‌مند شده‌اند.^۴ گلیدونیوکومن که در رأس هیئت تجارتهی بریتانیا گزارش جامعی از موقعیت بازرگانی صفحات جنوبی ایران تهیه کرد، اظهار داشته است که تجارت کرمان، به‌استثنای قالی «تماماً در دست هندوهای شکارپور است که در ضمن صراف هم هستند»^۵

در چنین موقعیتی، تعجبی ندارد که سرمایه‌تجاری انباشت شده توسط تجار ایرانی قابل توجه نباشد. برای نمونه، کنسول پریس راجع به وضعیت در کرمان نوشت: «تاجری که ۱۰۰۰۰۰ تومان (۲۰۰۰۰ پوند) سرمایه داشته باشد در این شهر نیست»^۶ از جمله دلایل دیگری که می‌توان ارائه نمود، محدودیت‌های ناشی از

عهدنامه‌های تجاری است که تجار بومی را در موقعیت فرودستی قرار می‌داد. به این نکته خواهیم پرداخت. قبل از آن‌که این مبحث را تمام کنیم، باید اشاره کنیم که شماری از محققان تاریخ ایران تصویری متفاوت از آنچه که در این فصل عرضه شد، عرضه می‌دارند. از این دست بررسی‌ها دو نمونه خواهیم داد: مقاله‌های خانم لمبتون، «مورد حاجی عبدالکریم...» و «مورد حاجی نورالدین...»^۱ نظر به این که این دو شخص هر دو تحت حمایت دولت انگلستان بودند، برای درک بهتر از موقعیت تجار یا زمینداران بومی که تحت هیچ حمایتی نبودند، مفید فایده‌ای نیست. چرا که بخش عمده‌ای از آنچه که اشاره کرده‌ایم، برای مثال، مصادره و اجحافات دیگر شامل حال اینان نمی‌شده است و یا اگر هم موردی پیش می‌آمد، سفارت مربوطه قضیه را تعقیب می‌کرد؛ موقعیتی که برای تاجران بومی وجود نداشت. محقق دیگری که مخصوصاً در سال‌های اخیر مقالات بی‌شماری راجع به ایران و به‌ویژه در باره موقعیت تجار، صنعتی کردن... نوشت، ویلهلم فلور پژوهشگر با علم هلندی است. بدون این که بخواهم در باره کلیت بررسی‌هایش قضاوت بکنم، باید بگویم به گمان من بررسی‌اش راجع به موقعیت تجار در ایران ضعف‌های چشمگیری دارد. در مقاله‌ای که در باره «تجار در ایران زمانه قاجار» در ۱۹۷۶ چاپ کرد، آورده است: «تجار در مقایسه با دیگر طبقات اجتماعی از احترام بیشتری برخوردار بوده‌اند...»^۲

بعلاوه، چون از دید دیگران، افراد صادقی هم به حساب می‌آمدند احترام مردم عادی به حدی بود که «مقادیر متناهی پول را در نزدشان به‌امانت می‌گذاشتند...» اغلب بدون این که نوشته‌ای طلب کنند. به این ترتیب، تعجبی ندارد که در شهر محل سکونت خود، تجار جزو نجبا بودند...»^۳

راجع به وضعیت اقتصادی تجار هم باید گفت که «در هر شهر، شمار اندکی از تجار زندگی اقتصادی را دیکته می‌کنند... و بدون آن‌ها دولت نمی‌تواند انجام وظیفه کند»^۴ نمونه‌ای هم به دست می‌دهد که اگر حاجی مهدی کوزه‌کنانی در تبریز

۱. ا.ک. اس. لمبتون: «مورد حاج عبدالکریم...» در مجموعه ایران و اسلام، ویراستار سی. ای. باسورث، لندن، ۱۹۷۱. همچنین نگاه کنید به «مورد حاجی نورالدین...» در بولتن مدرسه شرقشناسی لندن، ۱۹۶۷. ۲. دبلیو. ام. فلور: «تجار در ایران زمانه قاجار»، همان، ص ۱۰۲. ۳. همان، ص ۱۰۷. ۴. همان، صص ۱۰۷ و ۱۱۱.

۱. اچ. جونز: «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۱، جلد ۶۵. ۲. جی. سی. ناپیر: «مجموعه گزارش‌ها و خاطرات...»، ۱۸۷۴، اکیدا بحرمانه، لندن، ۱۸۷۶. ۳. اچ. دبلیو. مک‌کلین: «گزارشی درباره شرایط و دورنمای تجارت بریتانیا در ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۹۵. ۴. همان، ص ۶۳. ۵. اچ. گلیدونیوکومن: «گزارش هیئت بازرگانی هند - انگلیس به جنوب شرقی ایران در طول ۱۹۰۴-۵»، اسناد بحرمانه، شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵، صص ۴۹ و ۶۱. ۶. جی. آر. پریس: «سافرت به یزد، کرمان، شیراز... و تجارت اصفهان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۵.

«کلاهش را به زمین پرتاب کند، بازارها تعطیل خواهد شد...»^۱

تصویر فلور از تجار ایرانی، کاملاً با تصویری که ما ارائه نمودیم تفاوت می‌کند. ولی اجازه بدهید به بازنگری مقاله فلور ادامه بدهیم. به گمان ما تعریف فلور از تاجر نادرست است. به عقیده ایشان واژه تاجر «فقط شامل یک گروه معین یعنی عمده‌فروشان می‌شود.»^۲ و در همین مقاله می‌افزاید که در دهه ۱۸۹۰، برای نمونه، شهر کرمان ۲۵۰ تاجر داشته است.^۳ در ظاهر امر، دلیلی وجود ندارد که کرمان ۲۵۰ تاجر نداشته باشد، ولی این بسیار مهم است که آیا شواهد موجود در کرمان وجود ۲۵۰ عمده‌فروش (طبق تعریف فلور) را در چنان شرایطی تأیید می‌کند یا خیر. آقای کنسول پریس شواهدی از کرمان ارائه می‌دهد که با این تصویر ناسازگارند. همو می‌افزاید: «متأسفانه شهر بسیار فقیر است و در آن شخص ثروتمندی که از طبقه بالائی و یا تاجر باشد، وجود ندارد...»^۴

بعلاوه، کل تجارت کرمان را برای نمونه در ۱۸۹۳-۹۴ حدود ۱۸۶۹۰۰ پوند برآورد کرده‌اند که شامل ۹۷۹۰۰ پوند واردات و ۸۹۰۰۰ پوند کل صادرات کرمان بود.^۵ این را بگوئیم که ما عمده‌سالی را انتخاب کردیم که نسبتاً سال خوبی بوده است، چون که کنسول سایکس گزارش نمود، «هر دو، واردات و صادرات... تدریجاً ولی مداوماً افزایش یافته‌اند.»^۶

او همچنین برآورد کرده است که ۶۰ درصد واردات و ۳۰ درصد صادرات در دست شهروندهای بریتانیایی است.^۷ از آن گذشته، فلور متذکر شده است که «در کرمان تجارت سودآور صدور پشم، در انحصار حاکم است، به همان شکلی که تولید قالی‌ها و شال‌های با کیفیت بالا در انحصار حاکم ایالت است...»^۸

اگر در نظر داشته باشیم که در کرمان تاجری نیست که ۱۰۰۰۰ تومان سرمایه داشته باشد، و اگر دیگر عوامل را هم در ارتباط با این عامل بررسی کنیم، آنگاه این پرسیدنی است که در چنین شرایطی از نظر اقتصادی، آیا ضرورتی و حتی دلیلی برای

۱. همان، ص ۱۰۹. ۲. همان، ص ۱۰۱. ۳. همان، ص ۱۰۶.

۴. پریس: «سافرت به یزد...»، همان.

۵. پی. ام. سایکس: «تجارت کرمان و بلوچستان ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

۶. همان. ۷. همان. ۸. فلور، همان، ص ۱۱۴.

وجود ۲۵۰ عمده‌فروش در کرمان می‌توانست وجود داشته باشد؟ حتی اگر ماهمه اطلاعات دیگری را که به دست داده‌ایم نادیده بگیریم و کل تجارت کرمان را بر تعداد «عمده‌فروشان» تقسیم کنیم سهم هر عمده‌فروش یا به سخن دیگر فروش سالیانه به‌طور متوسط کمی کمتر از ۷۵۰ پوند می‌شود که اگر روزهای سال را ۳۰۰ (بقیه هم تعطیلات جمعه‌ها و غیره) بگیریم آن وقت متوسط فروش روزانه این «عمده‌فروشان» کمی کمتر از ۲/۵ پوند است! آیا می‌توان فروش روزانه یا سالیانه‌ای از این مقیاس را «عمده‌فروشی» ارزیابی کرد؟ من به دیگر جنبه‌های مقاله فلور نخواهم پرداخت، ولی علت اشاره به شواهد، نشان دادن این واقعیت بود که وضعیت رو به رشد «بورژوازی تجاری» حتی براساس شواهدی که معتقدان به پیدایش و قدرت گرفتن این طبقه، خود عرضه کرده‌اند، هم قابل اثبات نیست. متأسفانه شواهد موجود را آن‌طور که باید و شاید در نظر نگرفته‌اند و آنچه که عرضه می‌شود، نه برای روشن شدن واقعیت تحولات تاریخی ایران، بل که درست نمایاندن پیشداوری‌های فردی در ارتباط با این تحولات بود و متأسفانه هنوز هم هست.

گفتم و مجدداً اشاره می‌کنیم که برخلاف چنین باورهای خوشبینانه، ایران یک طبقه بورژوازی تجاری رو به رشد و رو به جلو نداشته است. کنسول راس در ۱۸۸۰ گزارش کرده است که «تجاری که ثروت فراوان اندوخته باشند در ایران بسیار نادرند و با رشد رقابت از سوی تجار خارجی شماره‌شان به ندرت اضافه خواهد شد.»^۱

کنسول رابینو هم از استرآباد گزارش نمود که «در شهر، تاجری که ثروت کلان داشته باشد، وجود ندارد، سرمایه‌شان به‌طور متوسط معادل ۱۰۰ تا ۲۰۰ پوند است.»^۲ آنچه تاکنون بررسی شد، به‌طور تنگاتنگ در ارتباط باهم‌اند؛ یعنی مشکلات

شکل‌گیری و رشد بورژوازی تجاری در ایران از موقعیت ناهنجار اقتصادی دهقانان که بخش عمده جمعیت کشور بودند، مستقل نبود و به‌طرز چشمگیری از آن تأثیر می‌گرفت. فقر گسترده دهقانان از یک سو باعث محدودیت بازار می‌شد و دامنه فعالیت بورژوازی تجاری را محدود می‌کرد، و از سوی دیگر به وحدت نسبی بین کار کشاورزی و صنایع دستی دامن می‌زد که موضوع بررسی ما در فصل بعدی است.

۱. ای. سی. راس: «تجارت خلیج فارس» اسناد پارلمانی، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۲. ای. ال. رابینو: «تجارت ایالت استرآباد»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۹، جلد ۹۷.

به‌طور خلاصه، در این فصل اشاراتی گذرا داشتیم به وسعت و گستردگی دینه‌سازی در ایران و به‌عنوان یک معیار تقریبی آن را ناشی از عملکرد استبداد حاکمیت دانستیم. به گرفتن جریمه، پیشکش و به مصادره هم اشاره کردیم. از ولخرجی‌های صاحبان تولید سخن گفتیم و سرانجام بررسی مختصری در باره جوهر و ماهیت آنچه که در ایران بورژوازی تجاری نامیده شد، ارائه شد. اشارات گذرانی داشتیم به عملکرد تجار خارجی و در فصل پایانی این مجموعه به‌همین مقوله باز خواهیم گشت.

وحدت کشاورزی و صنایع دستی در ایران

از دیگر مختصات اقتصاد ایران در دوره مورد بررسی، که پیامدهای پراهمیتی برای بررسی‌مان دارد، یکی هم وحدت بین کشاورزی و صنایع دستی خانگی است. که به‌نوبه خود و مخصوصاً تداومش می‌تواند به صورت عاملی بازدارنده در شکل‌گیری و انکشاف بیشتر بورژوازی تجاری، و نهایتاً پیدایش مناسبات سرمایه‌سالاری باشد. وجود چنین وحدتی که موجب تداوم بی‌نیازی خانوارهای روستائی از مکانیسم‌های مبادله در بازار می‌شد، از جمله موجب کندی رشد بازار ملی شده و به این ترتیب، در عین حالی که خود بازتاب رشد ناکافی نیروهای مولد در اقتصاد بود، موجب تداوم آن‌چنان وضعیتی می‌گردید. البته وقتی از بی‌نیازی سخن می‌گوئیم، منظورمان بی‌نیازی نسبی است و بعلاوه زمانی که به تأثیر این وحدت بر رشد نیروهای مولد اشاره می‌کنیم، هدفمان نادیده انگاشتن یا کم اهمیت جلوه دادن دیگر عوامل نیست. منظورمان از این وحدت به زبان ساده این است که عمدتاً خانوارهای روستائی در تقسیم نیروی کار و امکانات تولیدی دیگر خویش، علاوه بر کشاورزی به دیگر شاخه‌های تولید (برای نمونه تولید پارچه، قالی، گلیم و غیره) هم توجه داشتند و نیروی کار و امکانات دیگر را به آن شاخه‌ها هم تخصیص می‌دادند. در بسیاری از این خانوارها، و نه در همه، حد بالائی این نوع تولیدات نیازهای خانوار بود و البته مواردی هم وجود داشت که مازاد تولید به صورت کالا درآمده و در بازار برای مبادله عرضه می‌شد و نقدینه به‌دست آمده اگر صرف خرید زیورآلات و یا زیارت قم و مشهد و کربلا نمی‌شد، صرف خرید منسوجات وارداتی، قند و شکر... می‌گشت. به دیگر سخن، این شاخه تولید، تولید جانبی بود و در تخصیص منابع بر